

تاريخ تمدن روم



آية الله سيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

تمدن روم از نظر زمانی، پس از تمدن یونان و تمدن هلنیسم، به عنوان سومین تمدن بزرگ جهان غرب قلمداد می‌گردد، که تأثیری عمیق در قاره اروپا و جهان غرب، بجا گذاشته است.

رومیان، قومی لاتین زبان بودند که از شمال اروپا به شبه جزیره ایتالیا مهاجرت کردند.

گرچه رومیان در آغاز دوره های تاریخی خود، از یونانیان در زمینه های علمی، فرهنگی، پزشکی، هنری و معماری تأثیر پذیرفته بودند، ولی در طول دوران جمهوری روم و امپراتوری روم، آثار

گرانبهایی در عرصه های یادشده پدید
 آورده و به دنیای غرب، عرضه کردند.
 تاریخ تمدن روم را می توان به چهار
 دوران تقسیم کرد:

- دوران روم باستان
- دوران جمهوری روم
- دوران امپراتوری بزرگ روم
- دوران امپراتوری بیزانس (روم شرقی)

در این نوشتار، هریک از دوران های
 تاریخ تمدن روم را به ترتیب، مورد بررسی
 قرار خواهیم داد.

دوران روم باستان

شبه جزیره ایتالیا، به عنوان مرکز اصلی پیدایش تمدن روم، قلمداد می‌شود. رشته کوه‌های آلپ در شمال، و دریا‌های آدریاتیک، ایونی، مدیترانه، تیرنی، و لیگوریا، در شرق، جنوب و غرب این شبه جزیره قرار دارند. دو جزیره بزرگ "سیسیل" و "ساردینیا" در جنوب غربی و غرب این شبه جزیره، متعلق به ایتالیا می‌باشند.

در قرن هشتم پیش از میلاد، گروه‌هایی از بومیان لاتین زبان در مجموعه‌ای از سکونتگاه‌های پراکنده که "رُم" نام داشت و در میان یک دشت وسیع و حاصلخیز به نام "لاتیوم" (Latium) در

کنار رودخانه "تیبِر" (Tiber) واقع شده بود، زندگی می کردند. کار اصلی ساکنان این منطقه، کشاورزی و دامداری بوده است.

با ورود دو گروه بزرگ از مهاجران، یعنی قوم بزرگ "اتروسک" (Etrusc) و مهاجران یونانی و انتشار آنان در نواحی مختلف شبه جزیره ایتالیا، بر جمعیت این سرزمین افزوده شد.

قوم اتروسک

مورخان در مورد ماهیت قوم اتروسک، اختلاف نظر دارند.

برخی از تاریخنگاران معروف مانند "دیونوسیوس هالیکارناسی" (متولد حدود سال 60 قبل از میلاد)، معتقد بودند که اتروسک ها از مردمان بومی

ایتالیایی بوده اند که در شمال آن سرزمین زندگی می کردند و سپس، حرکت خود را به مناطق مرکزی و جنوبی ایتالیا گسترش دادند.

اما بعضی از مورخان دیگر مانند "هرودوت" (متولد سال 484 قبل از میلاد) بر آن بودند که اتروسک ها، اصالتاً از ساکنان منطقه آسیای صغیر بوده اند و از آنجا به شمال ایتالیا مهاجرت کرده و آنگاه، مناطق دیگر آن سرزمین را در نور دیده اند.

مورخان معاصر با استناد به کاوش های باستان شناسان، اتروسک ها را از سلاله قوم "ویلانُوا" (Villanova) می دانند که از جمله قدیمی ترین

بومیان مقیم شمال غرب ایتالیا در قرن هشتم قبل از میلاد بوده اند.

اتروسک ها که در منطقه "اتروریا" (Etruria) واقع در شمال غرب شهر "رم" سکونت گزیده بودند، قومی شهرنشین بودند و تحت تأثیر فرهنگ و تمدن یونانی قرار داشتند.

اتروسک ها در سال 650 قبل از میلاد، حرکت خود را از "اتروریا"، به شمال و جنوب آن منطقه سرعت بخشیدند، و سراسر دشت حاصلخیز "لاتیوم" را که "رُم" نیز در آن قرار داشت به تصرف خود درآوردند. آنان کوچ خود را به شمال ایتالیا ادامه دادند و تا دره "پو" (Po Valley) در شمال شبه جزیره ایتالیا، به پیش تاختند. همچنین، با

هجوم به مناطق جنوبی ایتالیا، به منطقه "کامپانیا" (Campania) که شهر "نابل" (Naples) در آن قرار دارد، رسیدند.

"رُم" در این دوران، از یک منطقه مسکونی محدود، به صورت یک شهر با اهمیت در آمد.

مهاجران یونانی در ایتالیا

در تاریخ تمدن یونان به این نکته اشاره شد که با گسترش جمعیت در یونان و احساس کمبود اراضی مورد نیاز برای ساکنان برخی از مناطق آن کشور، گروه های بزرگی از یونانیان به سرزمینهای دیگر مهاجرت کردند، و دولت شهرهایی را بر اساس فرهنگ و

تمدن یونانی در کشورهای دیگر،
تأسیس نمودند.

برخی از این مهاجران از سال 734 قبل
از میلاد، به سواحل جنوبی ایتالیا کوچ
کردند و دولت شهرهایی را در
نئاپلیس (Neapolis) که امروزه به
عنوان ناپل (Naples) نامیده می شود،
و شهر تارانگو (Taranto) در جنوب
ایتالیا و شهر سیراکوز (Syracuse) در
جنوب شرق جزیره بزرگ سیسیل
(Sicily) بنیان نهادند.

برخورد اتروسک ها با یونانیان

در مبحث پیش ، به کوچ جمع بزرگی از
اتروسک ها به جنوب ایتالیا اشاره
کردیم. با ورود اتروسک ها به منطقه
"کامپانیا"، نیروهای اتروسک در

مجاورت دولت شهرهای یونانیان مهاجر
 قرار گرفتند و زمینه برخورد میان آنها
 در مواقع تعارض منافع، فراهم شد.

اتروسک ها در ابتدا با یونانی ها در دریا
 جنگیدند ولی به دلیل قدرت نیروی
 دریایی و تجارب دفاعی گروه های یونانی،
 کاری از پیش نبردند. در نتیجه ، برای
 تضمین پیروزی در جنگ بعدی، با
 جنگجویان "کارتاژ" (Carthage) ائتلاف
 کردند و در سال 535 قبل از میلاد، به
 جنگ یونانی ها رفتند.

کارتاژ، نام شهری در شمال آفریقا بود
 که در قرن نهم قبل از میلاد، توسط
 فینیقی ها بنیانگذاری شده بود و
 امروزه به عنوان شهر "قرطاج" در
 شمال شرقی کشور تونس ، شناخته

می شود. در آن دوران، یک نیروی قدرتمند نظامی در آن منطقه به نام قوم "کارتاژ" حضور داشت که با ناوگان دریایی بزرگ و کارآمد خود توانست در برهه هایی از تاریخ، علاوه بر شمال آفریقا، به مناطقی از قاره اروپا نیز، تسلط یابد.

اتروسک ها با پشتیبانی نیروی دریایی کارتاژ، توانستند نیروی مقاومت یونانیهای مهاجر را در حدود سال 535 قبل از میلاد در هم بشکنند.

اما نیروهای یونانی مقیم ایتالیا با تجدید قوای خود، مجدداً به افراد باقیمانده قوم اتروسک در جنوب ایتالیا حمله کردند و آنها را به عقب نشینی وادار نمودند.

این شکست هولناک، مهاجمان اتروسک را وادار کرد تا از جنوب شبه جزیره ایتالیا به موطن اصلی خود یعنی "اتروریا" (Etruria) باز گردند.

حکمرانان روم باستان

نظام حکمرانی در دوران روم باستان، بر اساس حکومت پادشاهی بوده است. بر مبنای روایات رومیان، در طول دوران روم باستان، از سال 753 قبل از میلاد تا سال 509 قبل از میلاد، هفت پادشاه بر مناطقی از شبه جزیره ایتالیا حکومت کرده اند و برخی از آخرین پادشاهان نیز، از قوم اتروسک ها بوده اند.

اسامی پادشاهان دوران روم باستان، بدین شرح است:

- رمولوس (Romulus)
- نوما پمپیلیوس (Numa Pompilius)
- تولوس هوستیلیوس (Tullus Hostilius)
- آنکوس مارکیوس (Ancus Marcius)
- لوسیوس تارکوینیوس پریسکوس (L. Tarquinius Priscus)
- سرویوس تولیوس (Servius Tullius)
- لوسیوس تارکوینیوس متکبر (L. Tarquinius Superbus)

عملکرد برخی از پادشاهان اخیر، به نارضایتی سردمداران دیگر روم و یا عموم مردم، منجر شد و زمینه را برای سقوط نظام پادشاهی در ایتالیا در سال 509 قبل از میلاد، فراهم ساخت.

سرویوس تولیوس بر خلاف میل اشراف روم، نیروی سواره نظام را که عمدتاً تحت نفوذ اشراف و زمینداران

بزرگ بود، از ارتش روم حذف کرد و در عوض، نیروهای پیاده نظام را که تحت کنترل پادشاه بودند، تقویت نمود. اشراف روم، خشمگین شدند و در نتیجه، تمام تلاش خود را در جهت تضعیف موقعیت پادشاه و زمینه سازی سرنگونی نظام پادشاهی، به کار بردند.

لوسیوس تارکوینیوس متکبر که آخرین پادشاه در دوران روم باستان بود، سلطنت خود را از طریق قتل پادشاه قبل از خود، بدست آورد.

به گفته برخی از مورخان، تک روی ها و زورگویی های این پادشاه، او را در نظر دیگران به عنوان یک حاکم مستبد جلوه داد و او را به عنوان "متکبر"، لقب دادند.

بر اساس روایات رومیان، تجاوز جنسی یکی از پسران وی بنام سکستوس تارکوئینیوس (Sextus Tarquinius) به زنی به نام لوکرتیا (Lucretia) که یکی از زنان نجیب زاده روم باستان بود، بر آتش خشم مردم افزود.

سر انجام، در سال 509 قبل از میلاد، با رأی کارگزاران و سردمداران روم و موافقت فرماندهان سپاه، به سلطنت وی و سلسله پادشاهی در ایتالیا پایان داده شد.

با انقراض سلسله پادشاهی، دوران روم باستان به سرآمد و دوران جمهوری روم، آغاز گردید.

پادشاه مخلوع، به منطقه شمال شبه
جزیره ایتالیا تبعید شد، و در سال 495
قبل از میلاد، در گذشت.

دوران جمهوری روم

پس از عزل آخرین پادشاه روم باستان، یک سلسله از ناآرامی ها و درگیری های داخلی و خارجی به وجود آمد. نیروهای باقیمانده از قوم اتروسک در شمال غربی "رُم" و اقوام متمردی در جنوب آن شهر، موجودیّت نهاد نوپای جمهوری روم را مورد تهدید قرار می دادند. علاوه بر این، قدرت های رقیب روم در آنسوی مرزهای شمالی ایتالیا، در صدد بودند تا فرصت را غنیمت بشمارند و آن شبه جزیره را به تصرف خود درآورند.

نظام حکمرانی دوران جمهوری روم

از زمان آغاز دوران جمهوری در سال 509 قبل از میلاد، بزرگان و سردمداران

جدید روم تصمیم گرفتند برای برون رفت از این بحران ها، اقدام های زیر را انجام دهند:

الف. اتحاد با اقوام دیگر در ایتالیا و تشکیل ارتشی نیرومند که بتواند در برابر اقوام متمرّد داخلی و دشمنان خارجی که از سوی شمال آن شبه جزیره، در صدد توطئه بر علیه روم بودند، مقاومت کند.

ب. تشکیل نظام حکمرانی به صورت جمهوری که بتواند از بازگشت نظام پادشاهی فردی و موروثی و حکمرانی استبدادی مادام العمر، پیشگیری کند و در عین حال، سردمداران و بزرگان و اشراف را هم تا حدودی راضی نگاه دارد. روشن است که سازماندهی جامع برای

چنین اقدام های اساسی ، با فرایندی نسبتاً طولانی و در برهه ای از زمان تحقق یافت و به صورت ناگهانی و دفعی محقق نگردید.

تدوین قوانین نوین و سازماندهی پُستها و منصب های مورد نیاز حکمرانی جدید، در طول زمان، متکامل شد. به منظور پی ریزی چنین نظام حکمرانی، اقدام های زیر، تحقق یافت:

1. تدوین اصولی که بر اساس آن، دو نفر به عنوان فرمانروا به صورت همزمان به مدّت یک سال برای اداره امور اجرایی و فرماندهی نظامی کشور انتخاب شوند. این دو شخص را که به صورت مشترک، مسئولان اجرایی دولت بودند، کنسول (consul) می نامیدند. حق فرماندهی

نظامی و قدرت اجرایی که به کنسول‌ها اعطا می‌شد، به زبان لاتین، "ایمپریوم" (Imperium) نامیده می‌شد.

2. فعال کردن مجلس "سنا" شامل سیصد نفر از شهروندان ارشد، که وظیفه ارائه مشورت به حاکمان اجرایی و فرماندهان نظامی را بر عهده داشت. اما در مواردی استثنایی و حالت‌های اضطراری می‌توانست فرمانی صادر کند که "سناتوس کنسولتوم" (Senatus consultum) نامیده می‌شد و به عنوان حکم نهایی مجلس سنا در تشخیص مصلحت نظام جمهوری روم قلمداد می‌گردید و لازم الاجراء بود. اعضاء مجلس سنا در آن دوران، نوعاً از میان اشراف روم برگزیده می‌شدند.

کنسول ها نیز، از میان اعضاء این مجلس، به مدّت یک سال، انتخاب می شدند.

3. تشکیل مجلسی برای مشارکت و هماهنگ کردن طوائف ساکن سرزمین روم به نام مجمع پلّبی ها (Plebeians).

4. ایجاد منصب هایی به نام "پرایتور" (Praetor) که وظیفه اداره امور قضایی و مراعات عدالت در زمینه های مدنی را بر عهده داشتند. در عین حال، در غیاب کنسول ها، هدایت امور اجرایی و فرماندهی نیروهای مسلّح نیز، در حوزه ای که برای پرایتورها تعیین شده بود، به آنان واگذار می شد. بنا بر این، پرایتورها نیز، از نوعی ایمپریوم و حق فرماندهی برخوردار بودند.

این نهاد، در آغاز دوران جمهوری روم وجود نداشت ولی در سال 366 قبل از میلاد، پایه ریزی شد.

جنگ های دوران جمهوری روم

نبردهای حکومت مرکزی روم در این دوران، به دو بخش تقسیم می شود: دسته اول: جنگ های داخلی با دیگر اقوام ساکن شبه جزیره ایتالیا، به منظور یکپارچه کردن آن شبه جزیره. دسته دوم: نبردهای خارجی با مهاجمان بیگانه ای که از کشورهای دیگر، برای تصرف ایتالیا، به آن سرزمین حمله می کردند.

حکمرانان مستقر در شهر رُم در صدد بر آمدند تا به منظور تأمین امنیت

منطقه حاصلخیز لاتیوم که شهر رُم در آن قرار داشت، سپاهی را فراهم سازند تا بتوانند از موجودیت آن سرزمین دفاع کنند.

از اینرو در سال 493 قبل از میلاد، رومیان در گام اوّل، با دیگر طوایف لاتین تبار، به منظور تشکیل اتحادیه واحد، ائتلاف کردند.

پس از تأمین سیادت کامل بر منطقه لاتیوم، نیروهای جمهوری روم به منظور تصرف منطقه اتروریا (Etruria) که مرکز اصلی قوم اترسک ها بود و در شمال غربی رُم قرار داشت، به پیش تاختند.

در سال 396 قبل از میلاد، سپاه جمهوری روم، شهر "وی" (Veii) را که

از شهرهای منطقه اتروریا بود، پس از محاصره ای طولانی، به تصرف خود درآورد.

حمله "سلت ها" به ایتالیا

سپاه جمهوری روم پس از پیروزی نسبی در منطقه لاتئوم و سرزمین اتروریا، در برابر جنگی بزرگ با همسایگان شمالی ایتالیا قرار گرفت.

در سال 387 قبل از میلاد، لشکر "سلت ها" (Celts) از شمال شبه جزیره ایتالیا، به سوی شهر رُم هجوم آورد.

سلت ها، یکی از اقوام هندواروپایی بودند که در اروپای مرکزی ساکن شده بودند و از حدود سال 700 قبل از میلاد، به صورت گروه های چادرنشین در آن منطقه زندگی می کردند. این قوم

جنگجو، تا حدود سال 400 قبل از میلاد توانستند بر بخش عظیمی از اروپا و آسیای صغیر، سیطره یابند.

روشن است که سپاه بزرگ این قوم، در مقایسه با سپاه نوبنیاد و محدود جمهوری روم، از تفوق و برتری جنگی بیشتری برخوردار باشد.

لشکر سلت ها با حرکت به سوی جنوب، از رشته کوه های آلپ گذشت و با ورود به ایتالیا، نواحی مختلف آن شبه جزیره را یکی پس از دیگری تصرف کرد و در نهایت، شهر رُم را در سال 387 قبل از میلاد، به اشغال خود درآورد و آن را غارت نمود.

رومی ها که توان مقابله نظامی با آن گروه بزرگ جنگجو را در آن برهه از

زمان نداشتند، در صدد برآمدند با پرداخت اموالی به عنوان غرامت به لشکر سلت‌ها، آن گروه را به ترک شهر رُم، تشویق کنند.

تجدید قوای جمهوری روم

رومی‌ها به بازسازی شهر ویران شده رُم همت گماشتند و سپاه خود را مجدداً سازماندهی کردند. آنان در سال 340 قبل از میلاد، به منظور تسلط دوباره بر منطقه لاتیوم، به جنگ با گروه‌های شورشی در آن ناحیه پرداختند و آنان را شکست دادند.

رومیان در سال 338 قبل از میلاد، با تشکیل "کنفدراسیون روم"، زمینه اتحاد همه مناطق شبه جزیره ایتالیا را فراهم ساختند.

یکی از روش های زیرکانه حکمرانان جمهوری روم این بود که با دیگر طوایف شکست خورده اقوام لاتین، پیمان می بستند و آن ها را تحت شرایط و ضوابطی معین، به عنوان اعضاء جدید کنفدراسیون روم و متحدان جدید خود، قلمداد می کردند.

متّحدان جدید، در صورت وفاداری به حکومت مرکزی، ارتقاء مقام می یافتند و از مواهب کنفدراسیون روم، برخوردار می شدند و می توانستند از امتیازات تابعیت روم، بهره مند گردند. حکومت مرکزی روم به این طوایف تازه پیوسته، در اداره امور داخلی، خودمختاری می بخشید، ولی آنها موظّف بودند برای تأمین جنگجویان

مدافع روم، سربازان خود را در اختیار
حاکمیت مرکزی جمهوری روم قرار
دهند.

جنگ با سامنیت ها

سامنیت ها (Samnites) ، از اقوام
ایتالیایی بودند که پیش از قرن پنجم
قبل از میلاد، در مناطق کوهستانی
"آپنین" (Apennine) مرکزی می زیستند.
بخش هایی از این قوم، در قرن پنجم
قبل از میلاد، به منطقه "کامپانیا"
(Campania) در جنوب ایتالیا مهاجرت
کردند. این گروه از مهاجران، خود را
"اُسکان" (Oscan) نامیدند.

از آنجا که بخش عمده اقوام یادشده
در منطقه "سامنیوم" (Samnium) در

جنوب مرکزی ایتالیا، زندگی می کردند،
به این نام ، شهرت یافتند.
در قرن چهارم قبل از میلاد، گروه بزرگ
دیگری از سامنیت ها از مناطق
کوهستانی آپنین مرکزی به منطقه
کامپانیا در جنوب آن سرزمین، مهاجرت
کردند. اُسکان ها، این گروه بزرگ
مهاجران جدید را رقیب و مزاحم منافع
خود در آن منطقه می دانستند و با آنها
درگیر شدند و به منظور عقب راندن
آنان، از حکومت جمهوری روم، کمک
خواستند. حکمرانان روم، این فرصت را
غنیمت شمردند و به جنگی طولانی با
قوم سامنیت پرداختند که از سال 343
قبل از میلاد، تا سال 290 قبل از

می‌لاد، ادامه یافت و شامل سه نبرد در فواصل زمانی مختلف می‌گردید.

حکومت جمهوری روم، در هر سه نبرد به پیروزی رسید و با شکست کامل سامنیت‌ها، سرزمین تحت تصرّف آنان را در مناطق مرکزی و جنوب ایتالیا، شامل کوهستان آپنین مرکزی و منطقه کامپانیا، به تصرّف خود در آورد.

آنگاه، حاکمان جمهوری روم، با رهبران آن مناطق شکست خورده پیمان بستند تا در اداره امور داخلی سرزمین‌های خود، به صورت خودمختار عمل کنند، ولی در سیاست خارجی، تابع حکومت مرکزی روم باشند. همچنین، جنگجویان خود را به عنوان سربازان ارتش روم، در

اختیار حکومت جمهوری روم قرار دهند.

به این ترتیب، مناطق مرکزی و جنوبی تحت تصرف سامنیت ها نیز، به کاندفدراسیون روم، ضمیمه شد.

در این زمان، مرزهای جنوبی حکومت جمهوری روم، در مجاورت دولت شهرهایی قرار گرفت که توسط مهاجران یونانی در جنوب ایتالیا تأسیس شده بودند.

جنگ با دولت شهرهای یونانی

تعارض منافع میان مهاجران یونانی در ایتالیا از یکسو، و بومیان ایتالیایی الأصل که در همسایگی آنان قرار داشتند از سوی دیگر، زمینه درگیری میان آنان را فراهم ساخت.

سرانجام در سال 282 قبل از میلاد، گروهی از بومیان ایتالیایی به نام بروتیان ها (Bruttians) که در جنوبی ترین منطقه شبه جزیره ایتالیا که امروزه کالابریا (Calabria) نامیده می شود زندگی می کردند، به شهر یونانی نشین "تورپی" (Thurii) واقع در جنوب ایتالیا، حمله کردند. شهر تورپی در کنار شهر معروف "سیباریس" (Sybaris) قرار داشت.

بروتیان ها که از ساکنان اصلی ایتالیا بودند، برای پیروزی بر مهاجران یونانی، از حکومت جمهوری روم ، کمک خواستند.

حکمرانان روم، به ندای هم وطنان خود پاسخ مثبت دادند و جنگ با مهاجران

یونانی را که از پشتیبانی حاکمان محلی در یونان برخوردار بودند، پذیرا شدند. در این میان، نیروی دریایی دولت شهر یونانی تارنتوم (Tarentum) در جنوب ایتالیا، یک کشتی روم را غرق کرد. این عمل تحریک آمیز، حکومت روم را برای برافروختن آتش جنگ با یونانیان، مصمم تر ساخت. جنگی که از سال 281 قبل از میلاد تا سال 267 قبل از میلاد ادامه یافت.

از سوی دیگر، مهاجران یونانی مقیم ایتالیا در صدد برآمدند تا از پادشاه منطقه اپيروس (Epirus) در شمال غرب یونان به نام پیرهوس (Pyrrhus) کمک بخواهند. این فرمانروای یونانی نیز، دعوت هم میهنان مهاجر خود را

پذیرفت و با لشکری مجهزی متشکل از بیست هزار سرباز، از یونان حرکت کرد. سپاه او از دریای آدریاتیک که میان قلمرو پادشاهی اپیروس و شبه جزیره ایتالیا قرار دارد گذشت و به منطقه نبرد با رومیان رسید.

پیرهوس در دو نبرد اول و دوم توانست با تحمّل خسارات زیاد، سرانجام رومیان را شکست دهد، اما در جنگ سوم که در سال 267 قبل از میلاد در منطقه جزیره بزرگ سیسیل در جنوب ایتالیا به وقوع پیوست، شکست خورد.

در نتیجه، همه دولت شهرهای یونانی در جنوب ایتالیا که توان مقاومت بیشتر در برابر سپاه روم را نداشتند، تسلیم شدند و پیشنهاد دولت جمهوری

روم را در جهت ملحق شدن به کنفدراسیون روم، پذیرا گشتند و کشتی های جنگی و ناوگان دریایی خود را در اختیار حکومت روم قرار دادند.

تسلط بر سراسر ایتالیا

سپاهیان روم، پس از تسخیر آخرین سنگرهای معارضان خود در جنوب ایتالیا، برای تکمیل فتوحات خود، به سوی شمال حرکت کردند و در سال 264 قبل از میلاد، همه مناطق تحت کنترل اتروسک ها را دوباره به تصرف خود درآوردند، و بدین سان، سراسر شبه جزیره ایتالیا را تسخیر کردند.

سپاهیان جمهوری روم پس از تسلط بر ایتالیا، در صدد برآمدند تا سلطه خود

را در حوزه دریای مدیترانه بگسترانند و شهرهای ساحلی و جزیره های سوق الجیشی آن را به تصرف خود درآورند. اما به منظور تحقق این امر، می بایست با یک نیروی بزرگ نظامی در حوزه دریای مدیترانه بجنگند و آن را مغلوب کنند. این نیروی بزرگ، قوم کارتاژ بود.

جنگ رومیان با ارتش کارتاژ

در مباحث گذشته به این نکته اشاره شد که کارتاژ (Carthage) نام شهری در شمال آفریقا و کنار ساحل جنوبی دریای مدیترانه بوده که حدود 800 سال قبل از میلاد، توسط حاکمان فینیقیه (Phoenicia) بنیانگذاری شده بود. فینیقی ها یکی از اقوام سامی نژاد بودند که تمدن خود را در سواحل

شرقی دریای مدیترانه مانند مناطق صور (Tyre) و صیدا (Sidon) و ارواد (Arwad) بنیان نهادند. آنگاه، سلطه خود را در عرصه های بازرگانی و نظامی در سواحل جنوبی دریای مدیترانه که شامل مناطق شمال قاره آفریقا می باشد، گسترش دادند، و بخش هایی از اروپا را نیز، تصرف کردند.

شهر کارتاژ، امروزه به عنوان شهر "قرطاج" در شمال شرقی کشور تونس، قرار دارد.

فرمانروایان کارتاژ در آن دوران، یک نیروی دریایی قدرتمند را در اختیار داشتند که در سایه آن، از ناوگان کشتیرانی خود و مناطق تحت سیطره خویش محافظت می کردند. این نیروی

نظامی بزرگ، به مدّت سیصد سال با نیروهای یونانی و مستعمره های یونان در غرب دریای مدیترانه جنگیده و پایگاههای آنان را در سواحل اسپانیا به تصرّف خود درآورده بود. سراسر سواحل جنوبی مدیترانه و جزایر مهم آن دریا و بخش غربی جزیره بزرگ سیسیل نیز، تحت سلطه نیروهای کارتاژ قرار داشت.

در اینجا به سه نبرد سهمگینی که میان رومیان و کارتاژها به وقوع پیوسته است و در تاریخ، به عنوان جنگ های "پونیک" (Punic Wars) معروف هستند، می پردازیم.

نبرد اول با ارتش کارتاژ

جرقه نخستین جنگ میان سپاه روم و نیروهای کارتاژ، در سال 264 قبل از

میلا، در شهری به نام "مسینا" (Messina) زده شد که در ساحل جزیره سیسیل و مشرف بر تنگه میان آن جزیره و ایتالیا قرار داشت.

به دلیل اهمیت سوق الجیشی جزیره سیسیل، قدرتهای بزرگ منطقه در آن جزیره بزرگ، نیروهای داشتند که از منافع و مناطق تحت تصرف آنان حمایت می کردند. یونانیان مهاجر، در شهر "سیراکوز" (Syracuse) واقع در جنوب شرقی جزیره سیسیل زندگی می کردند، و ایتالیایی هایی که از "گامپانیا" آمده بودند، در شهر "مسینا" جامعه ای را به نام جماعت "مامرتین" (Mamertines) تأسیس کرده بودند. نیروهای کارتاژ نیز، در بخشهای

غربی از آن جزیره بزرگ، حضور داشتند.

"هیرو دوّم" (Hiero II)، فرمانروای یونانی سیراکوز در سال 264 قبل از میلاد، به شهر مسینا که محل سکونت جماعت مامرتین بود حمله کرد و آن شهر را به محاصره درآورد. جماعت مامرتین که به تنهایی قدرت مقابله با این دشمن را نداشتند، از دو قدرت منطقه ای، یعنی سپاه جمهوری روم و ارتش کارتاژ، کمک خواستند. حکومت روم، بخشی از نیروهای نظامی خود را به منطقه مسینا در جزیره سیسیل اعزام کرد. این عمل، کارتاژها را تحریک کرد تا آنان نیز، سپاهی را با ناوگان دریایی خود، به جزیره سیسیل روان کنند.

برتری کارتاژها در تعداد بالای کشتیهای جنگی آنان بود ولی از کمبود سربازان جنگجو در میدان نبرد، رنج می بردند. رومی ها از نظر سربازان جنگجو در وضعیت بهتری بودند ولی ناوگان دریایی آنان به خاطر جنگهای پیشین و توفان سال 253 قبل از میلاد، بخش اعظم شناورهای جنگی خود را از دست داده بود.

از اینرو ، حکومت روم در صدد برآمد تا ظرف مدتی کوتاه ، تعداد 200 کشتی جنگی جدید را وارد ناوگان دریایی خود کند و سپس به جنگ کارتاژها برود.

پس از نبردی طولانی که از سال 264 قبل از میلاد تا سال 241 قبل از میلاد ادامه داشت، سر انجام ، نیروهای

لشکر روم، ناوگان سپاه کارتاژ را در منطقه درپانا (Drepana) واقع در غرب جزیره سیسیل شکست دادند.

بدین سان، رومی‌ها موفق شدند تا مناطق غربی جزیره سیسیل را نیز از دست کارتاژها خارج سازند و به طور کامل تصرف کنند، و دو جزیره بزرگ دیگر به نام "ساردینیا" یا "ساردنی" (Sardinia) و "کورسیکا" یا "کورس" (Corsica) در غرب ایتالیا را نیز، تسخیر نمایند.

رهبری رومی‌ها در این دوران، بر عهده دو کنسول به نام‌های یادشده در زیر بود که به صورت مشترک، دولت و لشکر روم را رهبری می‌کردند:

- Aulus Manlius Torquatus Atticus

- Quintus Lutatius Cerco

فرماندهی سپاه کارتاژ هم در آن تاریخ،
بر عهده "هامیلکار بارکا" (Hamilcar Barca)
(متولد سال 275 قبل از میلاد)
قرار داشت.

نبرد دوم با ارتش کارتاژ

دومین جنگ میان رومیان و لشکر
کارتاژ، از سال 218 قبل از میلاد تا
سال 201 قبل از میلاد ادامه یافت.
پس از شکست سپاه کارتاژ در برابر
رومی ها در اولین نبرد، فرمانده آن
لشکر "هامیلکار بارکا" در صدد برآمد
تا با ادامه پیشروی به سمت غرب دریای
مدیترانه، شکست ارتش خود را جبران
کند، و با سربازگیری در مناطق جدید،

بر تعداد جنگجویان نیروی زمینی سپاه خود بیفزاید، تا نیروهای او بتوانند در موقع مناسب، به جنگی دیگر با رومی‌ها برخیزند و به پیروزی برسند.

از اینرو، دستور لشکر کشی به سوی جنوب اسپانیا را صادر کرد و با فتح مناطق جدید، بر ثروت و نیروی نظامی حکومت کارتاژافزود.

از جمله مناطقی که در این دوره، تحت سیطره کارتاژها قرار داشت، شهر "ساگونتوم" (Saguntum) در شرق اسپانیا بود.

از سال 221 قبل از میلاد، فرزند هامیلکار به نام "هانیبال" (Hannibal) فرماندهی نظام کارتاژ را بر عهده گرفت.

رومی ها برای سیطره بیشتر بر اسپانیا، با فرمانروایان شهر "ساگونتوم" متحد شدند و آنان را تشویق کردند تا بر علیه حکومت کارتاژ، اعلان نافرمانی کنند.

این حرکت، نخستین جرقه آتش جنگ دوم میان لشکر روم و سپاه کارتاژ بود.

هانیبال که فرمانروایی جوان بود، از اقدام رومیان برآشفته و تصمیم گرفت تا با لشکر خود، شهر ساگونتوم را مورد حمله قرار دهد.

فرمانروایان روم نیز، با اعلان جنگ به حکومت کارتاژ، آماده نبرد سنگین دیگری با آنها شدند.

هانیبال، فرمانده سپاه کارتاژ، به جای اینکه از طریق دریای مدیترانه به سوی جنوب ایتالیا حرکت کند، ترجیح داد

نیروی زمینی خود را که شامل بیش از سی هزار سرباز و شش هزار اسب بود، در سرزمین فتح شده اسپانیا گرد آورد و از آنجا به سوی رشته کوه های آلپ به پیش تازد و با افزودن جنگجویانی از آن منطقه ، از آلپ عبور کند و به سمت شمال ایتالیا پیش رود و ارتش روم را در سرزمین خودش، مورد حمله قرار دهد.

لشکر کارتاژ، منطقه شمال شبه جزیره ایتالیا را تصرف کرد و از آنجا به سوی منطقه اتروریا که در شمال غربی شهر رُم قرار داشت به پیش رفت و سپاه رومیان را در آن سرزمین، شکست داد.

دشمنان حکومت روم در شمال و شمال غرب ایتالیا نیز، فرصت را غنیمت شمردند و به لشکر کارتاژ پیوستند. در

این شرایط هولناک برای رومیان که امکان ورود آن لشکر بزرگ به شهر رُم و سرنگونی حکومت روم به صورت کامل وجود داشت، فرمانروایان روم بر آن شدند که اقدام های زیر را برای نجات خود انجام دهند.

در مرحله نخست ، یک فرمانروای زیرک و سیاستمدار را برای رهبری جنگ برگزیدند که بتواند با برقراری ارتباط با سردمداران کنفدراسیون روم، آنان را از پیوستن به سپاه کارتاژ باز دارد، و با تاکتیک های خاص خود، حمله نهایی آن لشکر به شهر رُم را که پایتخت جمهوری روم بود، به تأخیر اندازد.

در مرحله دوم، در زمان حکمرانی "لوسیوس پائولوس" (Lucius Paullus)

در سال 216 قبل از میلاد، لشکر روم در منطقه "کانای" (Cannae) در نزدیکی ناحیه "آپولیا" (Apulia) واقع در جنوب ایتالیا، در برابر سپاه کارتاژ قرار گرفت و به سختی جنگید ولی شکست سنگینی را متحمل شد. جنگجویان کارتاژ، ده ها هزار نفر از مردم روم را قتل عام کردند و برخی از شهرهای ایتالیا در جنوب این کشور به تصرف کارتاژها در آمد.

در این حال، با گسترش مناطق نبرد، هانیبال با کمبود سرباز جهت ادامه حملات سپاه خود مواجه شد و از تصرف شهر رُم، باز ماند.

در گام سوم، رومی ها به تجدید قوای ارتش خود به منظور حفظ پایتخت و مناطق اطراف آن پرداختند و در صدد

بر آمدند تا در حدّ امکان، اتّحادیه های طرفدار خود را انسجام بخشند.

در گام چهارم به منظور برداشتن فشار لشکر کارتاژ که همچنان در بخشهایی از ایتالیا حضور داشت، حاکمان روم، فرماندهی مبارزه با کارتاژها در اسپانیا را به فرماندهی توانا به نام "پوبلیوس کورنلیوس" (Publius Cornelius) سپردند تا از فرصت استفاده کند و تعداد باقیمانده سربازان کارتاژ را از اسپانیا براند. این سردار توانست در سال 206 قبل از میلاد، نیروهای کارتاژ را در آن کشور، شکست دهد و وادار به خروج از اسپانیا نماید.

در سال 204 قبل از میلاد، این فرمانده رومی از اسپانیا حرکت کرد و به سوی

سواحل شمال آفریقا به پیش تاخت، تا جنگ را به شهر "کارتاژ" بکشاند. نیروهای مقیم این شهر که قدرت مقاومت نداشتند، از رهبر کارتاژها (هانیبال) که همچنان در مناطقی در ایتالیا می جنگید، درخواست کردند تا با قوای خود به شهر "کارتاژ" بازگردد و آنان را یاری کند.

سپاه روم به فرماندهی این سردار با تجربه، لشکر کارتاژ را در شمال آفریقا شکست داد.

بدین سان، حکومت جمهوری روم، بار دیگر توانست بر همه مناطق پیشین که در گذشته تحت تصرفش بود چیره شود و علاوه بر این، اسپانیا را نیز، به قلمرو حکمرانی خود بیفزاید.

جنگ سوم با ارتش کارتاژ

سردمداران روم، همواره نیروهای کارتاژ را به عنوان رقیبی سرسخت و خطرناک برای توسعه طلبی های مداوم خود می دانستند و منتظر فرصتی برای شکست دادن نهایی آنها بودند.

در پی شکست کارتاژها در جنگ دوم با رومیان، پیمانی میان آن دو کشور به امضاء رسیده بود که بر مبنای آن، حاکمان کارتاژ، حق نداشتند بدون هماهنگی با حاکمان روم، با هیچیک از متحدان روم در آفریقا بجنگند. اما سپاه کارتاژ با اذعان به اینکه مدّت زمان پیمان یادشده به در سال 151 قبل از میلاد به پایان رسیده است، با حمله به یکی از طوائف متحد روم، این

پیمان را به زعم حکومت روم، نقض نمود.

رومیان برآشفتند و فرصت را برای تحقق نقشه خود، غنیمت شمردند و حملات خود را بر علیه سرزمین اصلی آن قوم آغاز کردند.

سرانجام، یکی از سران و فرماندهان روم به نام "سیپیو آئمیلیانوس" (Scipio Aemilianus) در سال 146 قبل از میلادی با سپاه خود، به مقرّ حکومت آن قوم حمله کرد و شهر کارتاژ را به محاصره درآورد و در جنگی طولانی توانست مقاومت ارتش کارتاژ را به طور کامل در هم بشکند و مناطق تحت تصرّف آن قوم را در شمال آفریقا به سرزمین روم، ضمیمه کند.

نبرد رومیان در شرق مدیترانه

رومیان از سال 219 قبل از میلاد، در صدد برآمده بودند تا فتوحات خود را در شرق دریای مدیترانه بگسترانند.

از اینرو، پیش قراولان ارتش روم در آن تاریخ، با گذشتن از دریای "آدریاتیک" که در شرق ایتالیا قرار دارد، به "ایلیریا" (Illyria) که در غرب شبه جزیره بالکان قرار داشت، وارد شدند. این حرکت، موجب خشم فیلیپ پنجم، پادشاه مقدونیه شد که "ایلیریا" را بخشی از مستعمرات خود می دانست و از اینرو، با نیروهای روم برخورد کرد. اما حاکمان روم که در آن زمان در حال نبرد با کارتاژها بودند، ترجیح دادند جبهه دیگری نگشایند و با حاکم مقدونیه از

در صلح و سازش درآیند. از اینرو در سال 205 قبل از میلاد با امضاء صلحنامه، به این منازعه خاتمه دادند. رومیان از وجود اتحادیه های یونانی که با حکومت مقدونیه منازعه داشتند، آگاه بودند. بر این اساس، با برخی از آنها مانند اتحادیه "ایتولیا" (Aetolian League) ، و اتحادیه "اخایی" (Achaean League) در داخل یونان ، ارتباط برقرار کرده و پیمان همکاری بسته بودند.

در سال 197 قبل از میلاد، بخشی از نخبگان ارتش روم به نام "لژیون" (legion) در منطقه "تسالی" (Thessaly) با ارتش مقدونیه، به نبرد پرداختند.

لشکر روم در این نبرد، به پیروزی چشمگیری رسید و بر این اساس، حکومت روم، در سال 196 قبل از میلاد، دولت شهر های یونانی را از کنترل دولت مقدونیه، خارج ساخت.

سردمداران اتحادیه "ایتولیا" پس از آزاد شدن از سلطه مقدونیه، بدون اعتنا به رومی ها، با فرمانروای امپراتوری "سلوکیه" (Seleucid Empire) به نام "آنتیوخوس سوم" (Antiochus III) که مرکز حکومت او در سوریه کنونی قرار داشت، پیمان همکاری بستند.

آنتیوخوس بر آن بود تا با همکاری اتحادیه یونانی "ایتولیا" ، بر منطقه "تراس" (Thrace) که در جنوب شرق

اروپا قرار داشت، تسلط یابد؛ و از آنجا به سایر مناطق در قاره اروپا نفوذ کند. این امر، در تعارض با منافع حکومت روم بود که نهی خواست رقیب نیرومندی مانند امپراتوری سلوکیه، به عمق قاره اروپا راه یابد.

بدین سان، فرمانروایان روم، به سوی قلمرو امپراتوری سلوکیه، لشکر کشی کردند و در سال 191 قبل از میلاد، نیروهای آنتیوخوس و متحد وی (ایتولیا) را شکست دادند. همچنین در سال 189 قبل از میلاد، با حمله به "ماگنسیا" (Magnesia) واقع در غرب آسیای صغیر شکست دیگری را بر امپراتوری سلوکیه تحمیل کردند و از

اینرو، آسیای صغیر، از کنترل
آنتیوخوس، خارج گردید.

لشکر روم پس از شکست دادن امپرتور
سلوکیه، به سوی مقدونیه بازگشت و
سپاه آن کشور به فرماندهی "پرسئوس"
(Perseus) که فرزند فیلیپ پنجم بود
را، در سال 168 قبل از میلاد، در
منطقه "پیدنا" (Pydna) به طور کامل
در هم شکست.

رومی ها، ثروت هنگفتی را از مقدونیه به
روم منتقل کردند و تعداد زیادی از
مردم آن سامان را به عنوان برده، با
خود بردند و برای تضعیف سرزمین
مقدونیه، آن را به چهار کشور کوچک
تقسیم نمودند.

مردم مقدونیه در سال 149 قبل از میلاد، بر علیه رومیان سر به شورش برداشتند و از اینرو، لشکر روم، به مقدونیه بازگشت و تا سال 148 قبل از میلاد، به سرکوب معترضان پرداخت و کشور مقدونیه را به طور کامل، به سرزمین روم، ملحق ساخت.

نبرد ایرانیان اشکانی با رومیان

امپراتوری اشکانی که در غرب به عنوان امپراتوری پارت ها (Parthian Empire) نامیده می شود، توسط " آرشک اول " (Arsaces I) در سرزمین ایران، بنیانگذاری شد و از سال 247 قبل از میلاد تا سال 224 بعد از میلاد،

فرمانروایی کشور ایران را بر عهده داشت.

مهرداد دوم ، پادشاه اشکانی، در حدود سال 120 قبل از میلاد، ارمنستان را تصرف کرد و حملات خود را به سوی غرب ادامه داد.

سرانجام، امپراتوری اشکانیان با سرزمین های روم، هم مرز شد و از اینرو، زمینه درگیری میان آن دو امپراتوری، گسترش یافت.

در سال 53 قبل از میلاد، سپاهی از روم متشکل از چهل هزار جنگجو، به فرماندهی "کراسوس" (Crassus) ، به جنگ اشکانیان رفت .

از سوی ایران نیز، یک نیروی نظامی متشکل از ده هزار سرباز سواره نظام و

پیاده نظام، به فرماندهی یک سردار اشکانی به نام "سورنا" (Surena)، برای مقابله با رومیان حرکت کرد.

دو سپاه در منطقه "حران" (Harran) که در جنوب شرقی ترکیه امروزی قرار دارد، به هم رسیدند. سپاه ایرانیان علیرغم اینکه یک چهارم لشکر رومیان بود، توانست ارتش روم را با سیاست تکیه بر تیر اندازی شدید و جنگ و گریز، شکست دهد. کراسوس، فرمانده سپاه رومیان در این نبرد، کشته شد.

سقوط جمهوری روم

جمهوری روم، پس از یک دوره طولانی از فراز و فرودها، سرانجام، به دلیل وقوع جنگ های داخلی، نبردهای

خارجی، فروپاشی اخلاقی و ناپایداری اجتماعی و اقتصادی در جامعه رومی، از سال 133 قبل از میلاد، در سرایشی تنزل و سقوط قرار گرفت.

آخرین نبرد داخلی فرمانروایان روم، جنگی بود که میان نیروهای "آگوستوس" (Augustus) و سپاه "مارک آنتونی" (Mark Antony) به وقوع پیوست و به پیروزی آگوستوس و شکست مارک آنتونی منجر شد و بدین سان، عمر جمهوری روم در سال 31 قبل از میلاد، به سر آمد.

از آن پس ، دوره امپراتوری یونان به رهبری آگوستوس آغاز گردید که شرح آن را در مباحث آینده ملاحظه خواهید کرد.

نظام حکمرانی در دروان جمهوری روم در زمینه امور اجرایی و فرماندهی ارتش، بر عهده دو رهبر به صورت مشترک به عنوان دو کنسول بود که در کنار مجلس سنا و دیگر نهادهای حکومتی، کشور را اداره می کردند. اما آگوستوس در صدد برآمد تا نظام حکمرانی را تغییر دهد و خود را به عنوان تک سالار، فرمانروای سراسر سرزمین پهناور روم، قلمداد کند.

علل سقوط جمهوری روم

همانگونه که قبلا اشاره کردیم، علل اصلی تنزل جمهوری روم، جنگ های داخلی، فروپاشی اخلاقی و ناپایداری اجتماعی و اقتصادی بوده است.

جنگ های داخلی

جنگ های خونین داخلی میان سرداران و فرمانروایان و اشراف قدرتمند، با نبرد دو سردار رومی به نام های "کورنلیوس سولا" (Cornelius Sulla) و "ماریوس" (Marius) بر سر تسلط بر شهر رُم، رخ داد. سرانجام، سولا با شکست دادن دشمنان داخلی خود، در سال 82 قبل از میلاد، به شهر رُم آمد و خود را به عنوان دیکتاتور روم، معرفی کرد.

جنگ داخلی بزرگ دیگر میان "ژولیوس سزار" (Julius Caesar) و "پومپیوس" (Pompeius) به وقوع پیوست و سرانجام در سال 48 قبل از میلاد، لشکر سزار بر سپاه پمپیوس پیروز شد. اما سزار هم در سال 44 قبل از

می‌لاد، به دست عوامل سناتورهای مخالف، ترور شد.

آخرین جنگ داخلی در دوره جمهوری روم، میان سپاه دو فرمانروای رومی به نام های "اوکتاویان" (Octavian) معروف به "آگوستوس" (Augustus) و "مارک آنتونی" (Mark Antony) به وقوع پیوست و به پیروزی آگوستوس در سال 31 قبل از میلاد، منتهی شد.

فروپاشی اخلاقی

با بررسی تاریخ دوران جمهوری روم ، روشن می گردد که گرچه عامّه مردم روم در زمان گرفتاری ها، از صفات و اخلاق برجسته ای مانند همیاری، وفاداری، مهربانی، و مراعات حقوق همدیگر برخوردار بوده اند. اما پس از

پیروزی بر دشمنان بزرگ خارجی، مانند کارتاژها و سامنیت ها، و هنگامی که غنائم جنگی و ثروت های فراوان به سوی پایتخت و دیگر شهرهای اصلی روم سرازیر شد، روح همیاری و وفاداری و صداقت و رعایت حقوق ضعیفان، از جامعه رومیان آن دوران رخت بر بست، و به جای آن، غرور، عدم مواسات، و بی اعتنایی به حقوق اقشار آسیب پذیر جامعه، بر کشور روم، حاکم شد.

یکی از تاریخ نگاران مشهور روم باستان به نام "گایوس سالوستیوس" (Gaius Sallustius) متولد سال 86 قبل از میلاد، در نوشتاری تحت عنوان "جنگ کاتیلینا"، به این حقیقت اشاره می کند که زوال اخلاقی رومیان در آن

دوره، موجب شد تا حرص و آز، قدرت طلبی، تضییع حقوق اقشار فرودست جامعه و ستم بر یکدیگر، جای وفاداری، صداقت و عدالت را بگیرد. و این امر، یکی از عوامل تنزل نظام حکمرانی در دوران جمهوری روم، به شمار می رود.

ناپایداری اجتماعی و اقتصادی

عامل سوم تنزل جمهوری روم، فساد سیاسی و اقتصادی است که نتیجه آن، تبدیل شدن هیأت حاکمه نخبگان، به هیأت حاکمه اُلیگارشی بوده است. در آغاز تشکیل حکومت جمهوری روم، به دلیل نارضایتی مردم و نخبگان از حکومت دیکتاتوری و یگانه سالار، نخبگان جامعه در صدد برآمدن تا در

کنار تعیین دو کنسول برای اداره امور اجرایی و فرماندهی جنگها، یک مجلس سنا با سیصد عضو، بعلاوه مجالس مشورتی منطقه ای تشکیل دهند تا در تصمیم گیری های کلان حکمرانی، مشارکت جدی داشته باشند.

اما در اواخر دوران جمهوری روم، قدرت طلبان در حکومت و خاندان های ثروتمند و متنفّذ، بر مجلس سنا تسلّط یافتند و از این طریق، به ثروت های کلان و اراضی وسیع دولتی و موقعیتهای شغلی کلیدی، دست یافتند. در این دوره، اکثر اعضاء سنا، از افراد چند خاندان معدود بودند که از هر طریق ممکن، منابع اصلی ثروت و قدرت را تصاحب کردند، و اکثریت جامعه، و

حتی دیگر اشراف که در گروه خانوادگی آنها نبودند را به حاشیه راندند.

این امر، به ناپایداری سیاسی و اقتصادی در کلّ جامعه روم منجر شد. این جماعت حریص و جاه طلب، به منظور ایجاد نوعی رقابت درون گروهی، به دو بخش: "جناح اوپتیمات" (Optimates) و "جناح پوپولار" (populares) تقسیم شدند. اما افراد هردو گروه، از اشراف آزمند و زمینداران بزرگ و حاکمان قدرت طلب بودند.

گروه اول، محافظه کارانی بودند که خواستار حفظ و انحصار قدرت و ثروت در دست اشراف حاکم بودند.

اما گروه دوم، اشرافی بودند که خواستار گسترش دایره بسته حاکمان در سنا، و افزایش نقش انجمنهای محلی معروف به تریبون های مردمی بودند. این گروه، تلاش می کردند تا از طریق جلب تریبون های یادشده، خود را به مقام های بالاتر حاکمیت و سنا، ارتقا دهند.

سرانجام، میان این دو گروه بر سر تصاحب قدرت و ثروت بیشتر، نزاع شدیدی درگرفت و به ناپایداری سیاسی و تنازع میان سردمداران متنفد و قدرتمندان حاکم در سطح بالای حکمرانی کشور، منتهی شد.

از سوی دیگر، گروهی از فرماندهان سواره نظام (Equites) در ارتش روم، با

استفاده از قدرت نظامی خود در صدد
برآمدن تا با تصاحب صنایع مهم پر
درآمد مانند کشتی سازی و امثال آن،
مالکیت بر بخش بزرگی از اقتصاد
کشور را در انحصار خود قرار دهند و
عامه مردم را از منافع سرشار آن منابع
مهم اقتصادی، محروم سازند.

بر اساس آنچه بیان شد، به خوبی
روشن می گردد که هم بخش اعظم
زمین های کشاورزی به انحصار
قدرتمندان در سنا و دولتمردان حریص
و رانت خوار در آمد، و هم عرصه
صنایع سودآور، در انحصار نیروهای
سواره نظام قرار گرفت. بنا بر این، هم
کشاورزان از کسب درآمد لازم محروم
شدند و هم صنعتگران و کارگاه های

بزرگ و کوچک صنعتی، بخش بزرگی از درآمد خود را از دست دادند. در نتیجه، سایه ناپایداری اقتصادی نیز، علاوه بر بی ثباتی سیاسی، بر سر کشور روم، گسترش یافت و حکومت جمهور روم را در معرض خطر فروپاشی قرار داد.

اندکی از فرمانروایان این دوران مانند "تیبریوس" (Tiberius) از سال 133 قبل از میلاد، تلاش کردند تا نوعی اصلاحات ارضی و تعدیل اقتصادی را رقم بزنند، ولی به دلیل نهادینه شدن فساد اقتصادی در سطوح بالای حکمرانی، نتوانستند به موفقیت مورد نظر خود دست یابند. تیبریوس که سردمدار اصلاحات اقتصادی در دوره جمهوری روم بود، به دست عوامل الیگارشی

فاسد که قدرت و ثروت خود را به
خاطر مبارزات او در خطر می دیدند
ترور شد.

پس از ترور تیبریوس، برادر او به نام
"گایوس" (Gaius) پرچم اصلاحات
اقتصادی را بر دوش گرفت، ولی پس از
مدتی، این رهبر اصلاح طلب نیز، کشته
شد.

دوران امپراتوری روم

پس از پایان دوران جمهوری روم که با مدیریت دو کنسول منتخب مجلس سنا در عرصه امور اجرایی کشور و فرماندهی نیروهای مسلح اداره می شد، دوران امپراتوری روم، فرا رسید که حکومت روم، در دست یک فرمانروای مقتدر و یگانه سالار قرار داشت.

دوران امپراتوری بزرگ روم، از سال 31 قبل از میلاد، تا سال 476 بعد از میلاد که آخرین امپراتور روم غربی به نام "رومولوس آگوستولوس" (Romulus Augustulus) ساقط شد، ادامه یافت. پس از آن، دوران امپراتوری بیزانس، آغاز گردید.

در مباحث پیشین دانستیم که آخرین جنگ داخلی فرمانروایان دوران جمهوری روم، نبردی بود که میان لشکریان "اوکتاویان" (Octavian) معروف به "آگوستوس" (Augustus) از یکسو، و نیروهای "مارک آنتونی" (Mark Antony) از سوی دیگر به وقوع پیوست و سپاه آگوستوس بر نیروهای مارک آنتونی پیروز شدند و بدین سان، آگوستوس، به عنوان فرمانروای مقتدر و یگانه تاز در سراسر سرزمین های روم، قدرت را در دست گرفت و امپراتوری روم را بنیان نهاد.

نخستین امپراتور روم

آگوستوس با پیروزی بر رقیبان خود، به جنگهای داخلی پایان داد و حکومت روم

را مجدداً یکپارچه ساخت و خود را به عنوان تنها حاکم سرزمین روم ، قلمداد کرد. وی از سال 31 قبل از میلاد تا سال 14 بعد از میلاد، فرمانروای بلامنازع امپراتوری روم بود.

این حاکم قدرتمند و سیاستمدار، به خوبی می دانست که حدّ اقل در کوتاه مدّت نهی تواند نظام سابق را به طور کلیّ تغییر دهد و با سردمداران مجلس سنا که صاحبان قدرت و ثروت کلان در کشور بودند، همکاری نکند. بنا بر این، از سال 27 قبل از میلاد، خود را به عنوان "پرنسپس" (Princeps) یعنی شخص اول نامید و مجلس سنا نیز، او را به عنوان "آگوستوس" به معنای شخصیت برجسته و برتر، لقب داد.

آگوستوس به منظور ایجاد نظم مجدد در کشور روم، اقدام های زیر را انجام داد:

سازماندهی نظام حکومتی جدید

آگوستوس در گام نخست، قانون اساسی جدیدی برای حکمرانی روم تدوین کرد که بر اساس آن، یک فرمانروای دارای حق حاکمیت در عرصه تصمیم گیری های کلان و مدیریت اجرایی و نظامی، در رأس قدرت باشد و به عنوان شخص اول کشور، شناخته شود.

وی همچنین، مجلس سنا را ابقا کرد، ولی آن نهاد را به عنوان مجلسی که شأن آن، ارائه مشورت به دولت، و نظارت بر هزینه های حکومت باشد، قلمداد نمود.

او از سال 23 قبل از میلاد، بر اساس قانون اساسی جدید، خود را صاحب مقام "فرمانروای اعظم" (imperium maius) ، معرفی نمود.

وی همچنین، از سال 12 قبل از میلاد، مقام "پونتیفکس ماکسیموس" (Pontifex maximus) به معنای زعامت دین رسمی کشور را نیز، بر عهده گرفت.

سازماندهی نیروهای مسلح

آگوستوس در راستای سازماندهی نیروهای مسلح، دو اقدام ذیل را انجام داد:

1. تشکیل ارتش نیرومند برای دفاع از کشور و فتوحات آینده.
2. تأسیس گارد امپراتوری برای محافظت از شخص امپراتور.

تشکیل ارتش

به این منظور، سپاه بزرگی متشکل از 28 لژیون رسمی و دائی با بیش از 150000 رزمنده تأسیس گردید. هر لژیون، از 5400 سرباز و افسر، تشکیل می شد. همه فرماندهان، افسران و سربازان این ارتش، ایتالیایی بودند.

علاوه بر این، یک سپاه متشکل از 130000 سرباز و فرمانده، از میان اقوامی که در روم زندگی می کردند، ولی هنوز تابعیت آن کشور را بدست نیاورده بودند، تأسیس گردید، تا از ارتش رسمی و دائی روم، پشتیبانی کنند. این سربازان، در صورتی که به مدت 24 سال خدمت سربازی را انجام می دادند، می توانستند تابعیت کشور روم را بدست آورند.

تأسیس گارد امپراتوری

این نیروی نظامی شامل حدود 9000 نفر افسر و سرباز بود که از میان نظامیان نخبه ایتالیایی، انتخاب می شدند و تحت عنوان "گارد پرایتور" (Praetorian Guard)، یعنی نگهبانان فرمانروا، از شخص امپراتور روم، محافظت می کردند. واژه "ایم پرایتور" (Imperator) به معنای فرمانروای اعظم، که بعداً به صورت Emperor) در انگلیسی به معنای "امپراتور" مطرح شد، از همان ریشه است.

بازنگری طبقات اجتماعی

نظام طبقات اجتماعی که در دوران جمهوری روم وجود داشت، توسط

آگوستوس در دوران امپراتوری روم، به این ترتیب، مورد بازنگری قرار گرفت:

طبقه بالای جامعه یعنی سناتورها، به عنوان افراد برتر و صاحب قدرت بیشتر در حکومت باقی ماندند، ولی بر اساس فرمان آگوستوس، تعداد آنان که در طول زمان به حدود یکهزار نفر افزایش یافته بود، به ششصد نفر کاهش یافت. بالاترین مقامهای حکمرانی در اختیار این طبقه بود. به فرمان امپراتور، تنها کسانی که ثروت هنگفتی در حدّ یک میلیون سِستِرس (sesterce) یا بیشتر از آن ثروت داشتند، می توانستند سناتور شوند.

برای معلوم شدن ارزش مالی این مبلغ خوب است بدانیم که یک کارگر ساده در روم، به ازاء یکسال کار مداوم، مبلغ حدود یکهزار

سسٹرس دریافت می نمود. بنا بر این، یک فرد عادی می بایست یکهزار سال کار کند تا مبلغ یک میلیون سسٹرس دریافت نماید. طبقه پس از سناتورها که گروه "اکوسترین" (Equestrian) یعنی گروه سواره نظام نامیده می شدند، برای رسیدن به مقام و منصب حکومتی، در رتبه دوم قرار داشتند. تنها کسانی که ثروت آنها حد اقل به مبلغ چهارصد هزار سسٹرس بود، می توانستند به این طبقه وارد شوند. اما طبقه فرودست جامعه که اکثریت قریب اتفاق مردم را تشکیل می دادند، از رسیدن به مناصب حکومتی محروم بودند.

تدوین قوانین اجتماعی

آگوستوس می دانست که یکی از عوامل تنزل جمهوری روم، فروپاشی اخلاقی بوده

است. از اینرو، تصمیم گرفت تا قوانین سخت گیرانه ای برای کنترل جرائم اخلاقی، وضع نماید.

در این راستا، تن فروشی را ممنوع کرد، مردها را مجبور به تشکیل خانواده و تربیت فرزندان نمود، مردان را به خاطر طلاق یا مجرّد ماندن جریمه کرد، و بودجه جشنواره های تجملاتی را کاهش داد.

کشورگشایی آگوستوس

این امپراتور، در آغاز دوران حکمرانی خود، به تقویت مرزهای روم، همّت گماشت و آنگاه، برای ادامه فتوحات پیشینیان خود، توجه خویش را به مناطق شمال ایتالیا معطوف نمود.

از اینرو، از سال 19 قبل از میلاد، بالشکر خویش، به سوی منطقه "آلپ" حرکت کرد

و بر نواحی شمال ایتالیا تسلط یافت و آنگاه، به سوی شبه جزیره بالکان لشکر کشید و آن سرزمین را تا رودخانه "دانوب" (Danube) که از آلمان سرچشمه می گیرد و از کشورهایمانند اتریش، مجارستان و رومانی می گذرد و به دریای سیاه می ریزد، به تصرف خود درآورد.

آگوستوس پس از سیطره بر بخش بزرگی از بالکان، در سال 15 قبل از میلاد، از رودخانه "راین" (Rhine) که از کشورهای سوئیس، آلمان، فرانسه، اتریش و هلند می گذرد و به دریای شمال می ریزد، گذشت و در سال 9 قبل از میلاد، به سوی رودخانه "البه" (Elbe) که از کشور چک سرچشمه می گیرد و از آلمان می گذرد و به دریای شمال می ریزد، لشکر کشید.

در اینجا بود که ارتش روم، در برابر سپاهیان ژرمن (Germans) قرار گرفت. نیروهای ژرمنی در سرزمین "ژرمنیا" (Germania) در شمال اروپای مرکزی با فرماندهی "آرمینیوس" (Arminius)، به ارتش روم تاختند و در منطقه "توتبورگ" (Teutoburg)، سپاهیان روم را شکست دادند.

از اینرو، ارتش روم به سوی رود راین بازگشت و آن رودخانه را به عنوان مرز امپراتوری روم با ژرمن ها، قرار داد.

تعیین جانشین آگوستوس

آگوستوس ، ناپسری خود را به نام "تیبریوس" (Tiberius) که یک سردار مشهور در لشکر روم بشمار می رفت، به

عنوان جانشین خود تعیین کرد. مجلس
سنای روم نیز، تصمیم وی را تأیید نمود.
سرانجام، آگوستوس در سال 14 بعد از
میلااد، درگذشت.

دودمان ژولیوس کلودیوس

آگوستوس با انتخاب تیبریوس، سلسله
حاکمانی را از خاندان خود و همسرش
بنیاد نهاد که شامل خودش و چهار
امپراتور دیگر پس از وی بود که تا سال 68
بعد از میلااد، حکومت کردند. بنا بر این،
سلسله ژولیوس-کلودیوس (Julius-
Claudius)، علاوه بر آگوستوس، شامل
چهار امپراتور دیگر به این شرح می باشد:

- تیبریوس - Tiberius

- کالیگولا - Caligula

- کلودیوس - Claudius

- نرون - Nero

این سلسله، منسوب به دو خاندان رومی به نام خاندان "ژولیوس" و خاندان "کلودیوس" می باشد، که آگوستوس و همسرش، از آن دو، نشأت گرفته بودند.

از میان چهار امپراتوری که پس از آگوستوس حکومت کردند، تیبریوس و کلودیوس، به موفقیت های در اداره امور امپراتوری روم، دست یافتند. در زمان زمامداری کلودیوس، بریتانیا به تصرف امپراتوری روم درآمد. ولی دو امپراتور دیگر یعنی کالیگولا و نرون، به دلیل خودکامگی، منش استبدادی، هوسرانی، فساد و اختلال ذهنی، موجب خشم نخبگان و عموم مردم روم گردیدند و زمینه را برای

سقوط این سلسله از فرمانروایان روم،
فراهم نمودند.

کالیگولا به دلیل افراط در فساد و
هوسرانی، بدست جمعی از افسران گارد
امپراتوری، کشته شد.

سرانجام، یکی از سرداران روم به نام
"سرویوس گالبا" (Servius Galba) که بر
بخشی از سرزمین اسپانیا حکومت می کرد،
در سال 68 میلادی، بر علیه امپراتور
نرون، شورش کرد و به سلسله ژولیوس-
کلودیوس پایان داد.

نرون، پس از شکستهای پی در پی،
خودکشی کرد.

"سرویوس گالبا" پس از ساقط کردن
سلسله ژولیوس-کلودیوس، فقط تا سال
69 میلادی، بر امپراتوری روم حکومت کرد.

دودمان "فلاویوس"

در اثناء اوضاع آشفته امپراتوری روم، یکی از فرماندهان لژیونهای روم به نام "وسپاسیان" (Vespasian) به پا خاست و در سال 69 میلادی، خود را به عنوان تنها امپراتور روم، معرفی کرد و سلسله جدیدی به نام دودمان "فلاویوس" یا سلسله فلاویان (Flavian) را بنیان نهاد.

این سلسله، تا سال 96 میلادی، بر امپراتوری روم، حکومت کردند.

وسپاسیان موفق شد نظم و انضباط از دست رفته را به امپراتوری روم باز گرداند و زمام امور اقتصادی و سیاسی کشور را بدست بگیرد.

وی پس از خود، دو پسر خویش را به نام "تیتوس" (Titus) و "دومیتیان" (Domitian) به عنوان جانشینان خود تعیین کرد. و سپاسیان در سال 79 میلادی درگذشت. پس از وی، پسر بزرگش تیتوس تا سال 81 میلادی حکومت کرد. فرزند دوم او دومیتیان که حاکی یگه سالار بود و مجلس سنا را که متشکل از اشراف بود، به حاشیه راند، تا سال 96 بر امپراتوری روم، حکم راند و سرانجام، ترور شد. از اینرو، سلسله مذکور که شامل سه امپراتور بود، با کشته شدن دومیتیان در سال 96 میلادی، منقرض گردید.

امپراتورهای شایسته

پس از قتل آخرین فرد از سلسله فلاویان، سنای روم، "مارکوس نروا" (Marcus

(Nerva) را به عنوان امپراتور جدید روم، انتخاب کرد. وی فردی معتدل بود و با بخش های دیگر نظام حکمرانی مانند مجلس سنا و مسئولان دیگر حکومت، هماهنگی و همکاری می کرد.

در تاریخ روم، این فرمانروا و چهار فرمانروای دیگر، به عنوان امپراتورهای خوب یا شایسته (Good Emperors)، نامیده می شوند که روش حکمرانی مناسبتری داشته اند و آرامش را به امپراتوری روم بازگردانده اند.

نام این پنج امپراتور بدین شرح است:

- مارکوس نروا (Marcus Nerva)

- تراژان (Trajan)

- هادریان (Hadrian)

- آنتونینوس پیوس (Antoninus Pius)

- مارکوس آئورلیوس (Marcus Aurelius)
 در اینجا، به شرح حال این فرمانروایان،
 اشاره می‌کنیم.

نروا

مارکوس کاسیوس نروا (Marcus
 Cocceius Nerva)، متولد سال 30
 میلادی، از سال 96 تا سال 98 میلادی که
 درگذشت، بر سرزمین‌های روم، حکومت
 کرد.

وی در صدد برآمد تا در مرحله اول، به
 عمر ترورها و قتل‌های سیاسی که قبل از او
 رواج داشت، پایان بدهد و امنیت و آرامش
 اجتماعی را حاکم سازد.

او همچنین، با دیگر اعیان و افراد بانفوذ
 حکومت مانند اعضاء مجلس سنا، با مدارا

رفتار نمود، و در جهت تأمین رفاه جامعه، اصلاحاتی انجام داد.

نروا، با افتتاح صندوق کمک های اجتماعی به نام "آلیمنتا" (Alimenta) برای حمایت مالی از ایتام و کودکان مستمند جامعه و والدین آنها، به تأمین هزینه های زندگی و آموزش آن اطفال و نوجوانان، کمک شایانی انجام داد. این صندوق مالی، پس از وی نیز، توسط دیگر امپراتورها تقویت شد.

تراژان

مارکوس ترایانوس (Marcus Trajanus) که به تراژان معروف است، پسرخوانده نروا بود. وی از فرماندهان مشهور ارتش روم و مورد حمایت نظامیان آن امپراتوری بوده است. وی متولد اسپانیا بود که در آن

زمان، به عنوان یکی از ایالت های
 امپراتوری روم، به حساب می آمد.
 این فرمانروا نیز، راه امپراتور پیشین را
 ادامه داد و صندوق حمایت اجتماعی را
 توسعه بخشید.

این امپراتور، با ادامه کشورگشایی به سوی
 منطقه "داسیا" (Dacia) که امروزه کشور
 رومانی و سرزمین های مجاور آن را در بر
 می گیرد، و حمله به بین النهرین ، قلمرو
 حکمرانی خود را گسترش داد.

تراژان، متولد سال 53 میلادی بود، و از
 سال 98 تا سال 117 میلادی، حکومت کرد.

هادریان

پوبلیوس هادریانوس (Publius Hadrianus)
 که به هادریان (Hadrian) معروف است،
 پسر عموی تراژان بود. وی متولد سال 76

میلادی بود و از سال 117 تا سال 138 میلادی، بر امپراتوری روم، حکومت کرد. هادریان مانند تراژان، در صدد برآمد تا زیرساخت های روم را توسعه دهد و به ساخت بنادر، پل ها، و دیگر ساختمانهای مورد نیاز جامعه، پردازد.

هادریان در زمینه سیاست خارجی، بر خلاف تراژان، تصمیم گرفت از کشورگشایی پرهیزد، و نیروهای ارتش روم را از بخش بزرگی از بین النهرین، که به تازگی تصرف کرده بودند، خارج سازد. همچنین، در صدد برآمد تا مرزهای امپراتوری روم را تقویت کند و مناطق دفاعی ارتش را در مجاورت رودخانه های راین و دانوب، مستحکم سازد.

آنتونینوس پیوس

این فرمانروا که در میان امپراتورهای یونان به عنوان فرمانروای پارسا و نیکوکار شناخته می شود، متولد سال 86 میلادی است و از سال 138 تا سال 161 میلادی بر سرزمین های روم، حکومت کرد. وی با همیاری بیشتر با سنا، آرامش خاطر سردمداران حکومت را فراهم ساخت، و با منش مهرورزی نسبت به عامه مردم، رضایت خاطر آنان را نیز، فراهم ساخت. وی ، مجازات اعدام مخالفان را نیز به نحو چشمگیری کاهش داد.

مارکوس آئورلیوس

پنجمین امپراتور از فرمانروایان شایسته، مارکوس آئورلیوس، متولد سال 121

میلادی بود، که از سال 161 تا 180 میلادی، حکومت کرد.

وی، یک فرمانروا و در عین حال، یک فیلسوف بود که تحت تأثیر مکتب فلسفی رواقیان قرار داشت.

این حاکم فلسفه دان، کتابی تحت عنوان "مدیتیشن" (Meditations) نوشت که نشانگر علاقه و آشنایی وی به فلسفه است.

وی، در صدد برآمد تا مواضع دفاعی امپراتوری روم را تقویت کند و تأسیسات مناطق مرزی را استحکام بخشد.

ارتش امپراتوری روم در این دوران، بیش از یکصد و شصت هزار نیروی اصلی و بیش از چهارصد هزار نیروی کمکی داشت.

وسعت سرزمین های روم در این دوران،
بیش از پنج میلیون و پانصد هزار کیلومتر
مربع بود.

پیدایش مسیحیت

از آنجا که ظهور آئین مسیحیت در سرزمینهای تحت تصرف روم، و گسترش آن در ارکان حکمرانی در دوران امپراتوری روم، نقش مهمی در شکل دهی جامعه و ترسیم آینده آن امپراتوری بزرگ داشته است، شایسته است، به نحو موجز، به تبیین این پدیده سرنوشت ساز، پردازیم.

تولد عیسی مسیح

حضرت عیسی مسیح (ع)، معروف به عیسی ناصری (Jesus of Nazareth)، در "بیت لحم" (Bethlehem) که در آن زمان، بخشی از سرزمین های تحت سیطره حکومت روم بود، به دنیا آمد.

شهر "ناصره" (Nazara - Nazareth) در منطقه "جلیل" که حضرت عیسی به آن شهر نسبت داده شده است، محل دوران کودکی ایشان بوده است.

در باره تاریخ دقیق ولادت عیسی مسیح در میان تاریخنگاران، اختلاف نظر است. بسیاری از آنان، فاصله زمانی بین سال ششم قبل از میلاد تا سال چهارم قبل از میلاد را به عنوان تاریخ تولد ایشان، تخمین زده اند.

پس از انتشار تعلیمات عیسی مسیح، سردمداران حکومت روم در آن زمان، احساس خطر کردند و در صدد مبارزه با ایشان و پیروانشان برآمدند.

سرانجام، "پونتئوس پیلاتوس" (Pontius Pilatus) که از جانب امپراتور "تیرئوس" به

عنوان حاکم آن منطقه منصوب گردیده بود، وادار شد تا در سال 30 یا 33 میلادی، دستور قتل عیسی مسیح را صادر کند.

انتشار مسیحیت در امپراتوری روم

پس از ویرانی "اورشلیم" توسط رومیان در سال 70 میلادی، مسیحیان به سرزمینهای دیگر، مهاجرت کردند.

بر اساس متون دینی مسیحیت، "پطرس" (Peter) که یکی از حواریون و دوازده شاگرد معروف عیسی مسیح بود، نخستین مبلغی بود که اولین کلیسا را در قرن اول میلادی در شهر رُم، بنا نهاد.

"پولس طرسوسی" (Paul of Tarsus) متولد سال پنجم میلادی، برجسته ترین

مبّغ مسیحیت در امپراتوری روم، شامل روم شرقی و روم غربی، قلمداد می‌گردد. نقش او در شکل دهی به آئین مسیحیت و انتشار آن در امپراتوری روم در حدّی است که او را به عنوان دومین بنیانگذار مسیحیت نامیده‌اند.

او از یکسو، عیسی مسیح را به عنوان خدای رهایی بخش که در زمین حلول کرده است، و از سوی دیگر، به عنوان پسر خدا معرفی کرد که برای اینکه کفّاره گناهان همه انسان‌ها باشد، قربانی شده است.

در قرن سوم میلادی، آئین مسیحیت، گسترش چشمگیری در شهرهای مختلف روم داشت. کتاب انجیل، به زبان لاتین ترجمه شد، و جلسات خانگی مسیحیان به منظور تبلیغ و ترویج مسیحیت، افزایش

یافت. سرپرستی هریک این گروه های تبلیغی، بر عهده شخصی با عنوان "پرسبیتز" (Presbyter) بود.

تلاش امپراتوری روم به منظور کنترل مسیحیت و تحت فشار قرار دادن مسیحیان، از زمان "نرون" که از سال 54 تا 68 میلادی حکومت می کرد، به اوج خود رسید.

آزار مسیحیان در روم، در قرن اول و دوم میلادی تداوم داشت. فرمانروایان روم بر آن بودند که تشکیلات منسجم مسیحیت در روم، به صورت یک دولت در درون دولت آن امپراتوری درآمدہ است. از اینرو، تا آغاز قرن چهارم میلادی نیز، فشار بر روی جوامع مسیحی توسط امپراتور

"دسیوس" و امپراتور "دیوکلسین"، ادامه یافت.

اعمال فشارها بر روی جوامع مسیحی روم، باعث انسجام بیشتر تشکیلات آنان و سازماندهی رهبران دینی مسیحیت به نام سازمان "اسقف‌ها" گردید.

در قرن چهارم میلادی، امپراتور "کنستانتین" یا "قسطنطین" (Constantine) که از سال 306 تا سال 337 بر روم، حکومت کرد، به آئین مسیحیت گرایید و موجب انتشار گسترده آن دین، در سراسر امپراتوری روم شد.

سرانجام، در اواخر قرن چهارم میلادی، امپراتور "تئودوسیوس" (Theodosius) که از سال 379 تا سال 395 حکومت کرد،

آئین مسیحیت را به عنوان دین رسمی در
امپراتوری روم، اعلام نمود.

تنزل امپراتوری روم

پس از دوران پنج فرمانروایی که به عنوان امپراتورهای شایسته نامیده شدند، نظام فرمانروایی روم، در سراشی بی افول و نزول قرار گرفت. همانگونه که در مباحث پیشین گذشت، آخرین حاکم از آن پنج فرمانروا، "مارکوس ائورلیوس" بود که تا سال 189 میلادی حکومت کرد. بعد از درگذشت این امپراتور، فرزند او به نام "کومودوس" (Commodus) به جای او نشست و از سال 180 تا سال 192 میلادی حکومت کرد.

کومودوس، فرمانروایی بی کفایت و جاه طلب بود. وی از دیدگاه های حکیمانه پدرش فاصله گرفت و بیشتر به کارهای نمایشی اهتمام می ورزید. او اختیارات

گسترده امپراتوری را به افرادی در دربار خود واگذار می کرد و پس از مدتی از آنان خشمگین می شد و آنان را اعدام می کرد. رفتار های نسنجیده این حاکم، موجب بروز جنگ های داخلی میان سردمداران روم شد. سرانجام، کومودوس در سال 192 میلادی، کشته شد.

سلسله سوری

پس از بروز نبردهای داخلی به منظور تسلط بر تاج و تخت امپراتوری روم، یک فرمانروای رومی که در آفریقا به دنیا آمده بود، به نام "سپتیمیوس سوری" (Septimius Severus)، زمام امر امپراتوری روم را در سال 193 میلادی، در دست گرفت و یک سلسله جدید حکمرانی به نام

دودمان "سوروسی" یا "سورانی" را در روم تأسیس کرد که تا سال 235 میلادی، ادامه یافت.

سپتیمیوس سوروس، در سال 211 میلادی درگذشت و فرزندان او به نام "کاراکالا" (Caracalla) و "پوبلیوس گتا" (Publius Geta) به جای وی نشستند.

دوران آشوب

پس از انقراض سلسله سوروسی، موجی از آشوب و هرج و مرج، امپراتوری روم را فراگرفت. هر فرمانروای زورمند و یا جنرال ارتشی قدرتمند، تلاش می کرد تا خود را به عنوان امپراتور روم، بنامد و زمام حکومت را در دست بگیرد.

این دوران بی ثبات و پر آشوب، از سال 235 تا 284 میلادی ادامه یافت. از میان 22 نفر فرمانروایی که در این دوران به امپراتوری رسیدند، 20 نفر آنها کشته شدند. علاوه بر جنگ های داخلی، سایه نبردهای خارجی نیز، بر سر امپراتوری روم، افکنده شد.

اقوامی غیر رومی مانند ژرمنها و فرانکها، با هجوم به مناطق تحت تصرّف روم، بخشهایی از آن سرزمین را تحت کنترل خود درآوردند.

در این میان، بیماری طاعون در سرزمین روم انتشار یافت و مشکلات بزرگی را برای آن امپراتوری به وجود آورد.

حمله امپراتوری ساسانیان

حکومت ساسانیان که پس از انقراض پادشاهی اشکانیان، توسط اردشیر بابکان

در سال 224 میلادی تأسیس گردیده بود، این فرصت را برای حمله به قلمرو امپراتوری روم در شرق، به منظور بازپس گرفتن سرزمین های ایران، غنیمت شمرد.

شاپور اول فرزند اردشیر بابکان، دومین پادشاه ساسانی که در سال 240 میلادی به حکومت رسید، پس از درگیری های متعدد با رومیان، سرزمین ارمنستان را از تحت تصرف امپراتوری روم خارج ساخت و به حکومت ایران ضمیمه کرد.

آنگاه، برای تصرف شهر انطاکیه که امروزه در جنوب کشور ترکیه قرار دارد و در آن زمان در تصرف روم بود، به سوی آن دیار، لشکر کشید و آن شهر مهم و معروف را به خاک ایران ملحق ساخت.

امپراتور روم در آن دوران به نام "والریانوس" یا "والرین" (Valerianus)، به منظور مقابله با حمله ساسانیان، همراه با ارتش روم، به سوی شرق حرکت کرد. سرانجام، در سال 254 میلادی، جنگ بزرگی میان سپاه روم به فرماندهی والریانوس و لشکر ایران به فرماندهی شاپور اول، در منطقه "اِدِسا" (Edessa) به وقوع پیوست.

در نبرد میان دو امپراتوری یادشده، سپاه روم با شکست بزرگی مواجه شد و والریانوس (امپراتور روم) به همراه دیگر سردمداران ارتش او، به اسارت ایرانیان درآمدند.

نبرد میان ساسانیان و رومیان، در دوران شاپوردوم نیز، ادامه داشت.

بازسازی امپراتوری روم

پس از دوران بی ثباتی امپراتوری روم که از سال 235 تا سال 284 میلادی ادامه یافت، سرانجام، سرداری قدرتمند به نام "دیوکلستین" که به نام "دیوکلتیانوس" (Diocletianus) هم مشهور است، به حکومت رسید و زمام امپراتوری روم را تا سال 305 میلادی در دست گرفت. وی به منظور سر و سامان دادن به وضعیت امپراتوری گسترده روم، اقدامهای زیر را انجام داد:

1. دیوکلستین، مدیریت سرزمین پهناور روم را به دو بخش تقسیم کرد و هر بخش را به دو فرمانداری تقسیم نمود، و برای هر بخش، یک فرمانروا تحت نام "آگوستوس" (Augustus)

و یک معاون فرمانروا به عنوان
"قیصر" یا "سزار" (Caesar) قرار
داد.

دیوکلسین، فرمانروایی بخش شرقی
امپراتوری روم را خودش بر عهده
گرفت، و یک سردار مقتدر به نام
"ماکسیمیان" یا "ماکسیمیانوس"
(Maximian) را به عنوان آگوستوس
و فرمانروای بخش غربی آن
امپراتوری منصوب نمود.

بنا بر این، سرزمین روم در عصر
دیوکلسین، توسط چهار فرمانروا
یعنی دو آگوستوس و دو قیصر،
اداره می گردید.

2. دیوکلسین، به منظور ساماندهی
مؤسسه دینی، مناطق مختلف آن

سرزمین را در دوازده گروه اسقف
 نشین، سازماندهی نمود.

3. این فرمانروا ، علاوه بر بازسازی
 تشکیلات اداری و دینی کشور، به
 تقویت ارتش روم و تأمین امنیت
 مرزهای آن ، همت گماشت.

دیوکلسین و ماکسیمیان که شریک اصلی
 او در حکومت بود، در سال 305 میلادی،
 از فرمانروایی روم، کناره گیری نمودند.
 بار دیگر، بی ثباتی بر آن کشور حاکم شد
 و جنگ قدرت میان سرداران روم برای
 تسلط بر تاج و تخت امپراتوری، به وقوع
 پیوست.

سرانجام، سردار قدرتمندی به نام
 "کنستانتین" یا "قسطنطین" (Constantine)
 که از سال 306 تا سال 337 بر روم،

حکومت کرد، زمام امور امپراتوری روم را در دست گرفت.

این فرمانروا نیز، سیاست های امپراتور سابق را ادامه داد و نیروهای نظامی را تقویت کرد. مجموعه افسران و سربازان ارتش روم در زمان وی، به بیش از پانصد هزار افزایش یافت.

از آنجا که مناطق شرقی امپراتوری روم با مرکز حکومت یعنی شهر رُم در ایتالیا، فاصله زیادی داشت و کار کنترل و هدایت عملیات در آن منطقه را برای امپراتور که در شهر رُم مستقر بود دشوار می ساخت، کنستانتین در صدد برآمد تا شهری را به عنوان مرکز فرمانروایی امپراتوری روم در شرق آن سرزمین به وجود آورد.

از اینرو، دستور داد تا شهر استراتژیک
 مهمی در کنار تنگه "بُسْفَر" (Bosporus)
 که دریای سیاه را به دریای مرمره متصل
 می‌سازد، در مکان شهر باستانی بیزانتیوم،
 ساخته شود و توسعه یابد.

این شهر، به نام امپراتور "کنستانتین"
 نامگذاری شد و بعداً به عنوان
 قسطنطنیه معروف گردید، و در حال
 حاضر، به عنوان شهر "استانبول" که در
 کشور امروزی ترکیه قرار دارد، نامیده
 می‌شود.

امپراتور کنستانتین، در سال 337 میلادی
 درگذشت.

تجزیه امپراتوری روم

پس از مرگ کنستانتین در سال 337
 میلادی، حکومت روم، بار دیگر رو به

ضعف نهاد. اقوام دیگر که سرزمین آنان توسط امپراتوری روم اشغال شده بود، مانند ژرمن ها، حملات ایدایی خود را به سرزمین روم، از سر گرفتند.

سرانجام، امپراتوری بزرگ روم، به دو بخش روم غربی و روم شرقی، تقسیم شد.

پس از مرگ امپراتور "تئودوسیوس"

(Theodosius) که از سال 379 تا سال

395 به عنوان آخرین امپراتور کل

سرزمینهای روم قلمداد می گردد، دو فرزند

او به فرمانروایی رسیدند. یکی از آنها به نام

"آرکادیوس" (Arcadius) که تا سال 408

حکومت کرد، به عنوان حاکم روم شرقی،

و دیگری به نام "هونوریوس" (Honorius)

که تا سال 423 میلادی حکومت کرد، به

عنوان فرمانروای روم غربی، تعیین گردیدند.

بنا بر این، امپراتوری بزرگ روم، در سال 395 میلادی، عملاً به دو قسمت جداگانه تجزیه گردید.

فروپاشی روم غربی

نبردهای داخلی، جنگهای خارجی، اختلافات طبقاتی و بی کفایتی برخی از فرمانروایان، موجب تضعیف کلّ امپراتوری روم شد و سرانجام، روم غربی را به سوی پرتگاه سقوط حتمی، سوق داد.

اقوام گوناگون، مانند قوم "ویزیگوت" (Visigoths) و قوم "وندال" (Vandals) و دیگر دشمنان روم، از هرسو به آن امپراتوری حمله کردند.

قوم ویزیگوت که تیره ای از ژرمن ها بودند، در سال 378 میلادی، سر به شورش برداشتند و سپاه روم را در منطقه آدریانوپول (Adrianople) شکست دادند. امپراتور " فلاویوس والنس " (Valens) در این نبرد کشته شد.

این قوم جنگجو در سال 410 میلادی نیز، به قلب روم غربی حمله کردند و شهر رُم را غارت نمودند.

قوم وندال نیز، شاخه ای از نژاد ژرمن ها بودند که از شمال آفریقا از طریق دریا به طرف جنوب ایتالیا حمله کردند و شهر رُم را که پایتخت امپراتوری روم بود، چپاول کردند.

این قوم در سال 476 میلادی، آخرین امپراتور روم غربی به نام "رومولوس

آگوستولوس " (Romulus Augustulus) را
برکنار کردند و به امپراتوری روم غربی،
پایان دادند.

از آن پس، حکومت های جدیدی توسط
فرمانروایانی از نژاد ژرمن، در سرزمین هایی
که پیش از آن تحت تصرّف روم غربی بود،
پایه گذاری شدند.

امپراتوری بیزانس (روم شرقی)

پس از تقسیم امپراتوری بزرگ روم به دو بخش روم شرقی و روم غربی، و سقوط امپراتوری روم غربی در سال 476 میلادی، حکومت روم شرقی که بعدها به عنوان امپراتوری "بیزانس" (Byzantine Empire) نامیده شد، باقی ماند، و تا سال 1453 میلادی، ادامه یافت.

دلیل نسبت امپراتوری روم شرقی به "بیزانس" بدین جهت است که شهر بزرگ قسطنطنیه (استانبول امروزی) که به فرمان امپراتور "کنستانتین" در حدود 330 میلادی بنا گردید، بر جای یک شهر باستانی به نام "بیزانس" (Byzance) یا "بیزانتیوم" (Byzantium) برپا گردید، که

در سال 667 قبل از میلاد توسط مهاجران یونانی بنا شده بود. شهر قدیمی "بیزانس" پس از توسعه یافتگی گسترده، به عنوان شهر "کنستانتین" نامیده شد، و سپس در فرهنگ عربی، به اسم "قسطنطنیه" مشهور گردید.

از آنجا که شهر مذکور با سوابق تاریخی خود، پایتخت امپراتوری روم شرقی گردید، این فرمانروایی را به عنوان امپراتوری بیزانس یا بیزانسی نامیدند.

نخستین امپراتورهای روم شرقی

پس از درگذشت آخرین امپراتور کل روم به نام "تئودوسیوس" (Theodosius) که تا سال 395 میلادی فرمانروایی داشت، روم شرقی از روم غربی جدا شد و یکی از

فرزندان تئودوسیوس به نام "آرکادیوس" (Arcadius)، به عنوان امپراتور روم شرقی منصوب شد.

آرکادیوس، تا سال 408 میلادی بر امپراتوری روم شرقی، حکومت کرد. پس از درگذشت آرکادیوس، فرزند ارشد او به نام "تئودوسیوس دوم" (Theodosius II) به جای وی نشست و تا سال 450 میلادی، حکومت کرد.

سپس، "مارسیانوس" (Marcianus) به عنوان امپراتور روم شرقی معرفی شد و تا سال 457 میلادی فرمانروایی کرد.

پس از وی، "لئون اول" بر اریکه امپراتوری بیزانس، تکیه زد و تا سال 474 میلادی حکومت کرد.

آنگاه "لئون دوم" (Leōn - Leo II) به حکومت رسید ولی پس از چند ماه درگذشت. از اینرو، فرمانروای دیگری به نام "زنون" (Zeno)، زمام امپراتوری را در دست گرفت ولی فقط تا سال 475 میلادی حکومت کرد.

پس از وی، سردمداری به نام "آناستاسیوس اول" (Anastasius I) به عنوان امپراتور، تا سال 518 میلادی حکومت کرد.

آنگاه، "یوستینوس" (Iustinus) به حکومت رسید و تا سال 527 میلادی، امپراتور روم شرقی بود.

این فرمانروا، فردی ناآگاه و تن پرور بود و از اینرو، اداره امور کشور را به فرزند برادرش به نام "یوستینین" واگذار نمود.

زامداری "یوستینین"

بعد از مرگ یوستینوس، برادرزاده او "یوستینین" (Iustinian) ، به عنوان امپراتور روم شرقی معرفی شد و از سال 527 تا 565 میلادی، حکومت کرد.

در طول زامداری یوستینین، اقدام های مهمی در جهت ساماندهی به نظام فرمانروایی و تقویت نیروی نظامی امپراتوری روم شرقی و انجام فتوحات جدید، به وقوع پیوست.

وی در صدد برآمد تا مجموعه مدونی از قوانین را برای اداره امور کشور، فراهم سازد.

از اینرو، به یک حقوقدان و قاضی به نام "تریبونیان" (Tribonian) دستور داد تا این کار بزرگ را انجام دهد.

از اینرو، در سال 529 میلادی، نخستین مجموعه قوانین مدون، تحت عنوان "مجمع قوانین مدنی" (Corpus Juris Civilis) منتشر گردید.

پس از آن نیز، سه مجموعه دیگر از قوانین مدون به نام "دیگستا" (Digesta) و "اینستیتوتس" (Institutes) و "نولای" (Novellae) انتشار یافت.

این مجموعه های قانونی که به دستور یوستینین فراهم گردید، برای قرن ها در سراسر روم شرقی، مورد استفاده و استناد قرار می گرفتند.

علاوه بر این، مجموعه های یادشده، به عنوان منابع قانونگذاری مهمّ جهان غرب در کلّ قاره اروپا، نقش برجسته ای را ایفا نمودند.

کشورگشای یوستینین

هنگامی که یوستینین به مقام امپراتوری روم شرقی رسید، در صدد برآمد تا به سرزمین های شمال و جنوب دریای مدیترانه لشکرکشی کند و مناطقی را که توسط اقوام دیگر مانند ژرمنها تصرف شده بود، بازپس گیرد.

از اینرو، پس از سرکوب شورش مخالفانش در قسطنطنیه در سال 532 میلادی، لشکر بزرگی فراهم ساخت و یک فرمانده توانا به نام بلیساریوس (Belisarius) را به فرماندهی آن سپاه برگزید.

بلیساریوس، با ناوگان دریایی سپاه خود، از طریق دریای مدیترانه، به سرزمین های شمال آفریقا، لشکر کشید و با شکست

دادن سپاه قوم "وندال" (Vandals)، مناطق یادشده را به تصرف خود درآورد. آنگاه در سال 535 میلادی با ارتش بزرگ روم شرقی، به سوی جزیره سیسیل در جنوب ایتالیا به پیش تاخت و آن را تصرف کرد. این لشکر نیرومند، پس از فتح سیسیل، از جنوب ایتالیا وارد آن سرزمین شد و تا سال 540 میلادی، بخش بزرگی از شبه جزیره ایتالیا را تا جنوب رودخانه "پو" (Po) در شمال آن شبه جزیره، بازپس گرفت.

در زمان امپراتوری یوستینین، علاوه بر مناطق ساحلی شمال آفریقا و بخش عظیمی از شبه جزیره ایتالیا، قسمتی از اسپانیا و سرزمین های آسیای صغیر و مناطق شرقی دریای مدیترانه مانند سوریه و

فلسطین هم به تصرّف امپراتوری روم شرقی درآمد.

یوستینین که به عنوان یکی از مؤثرترین امپراتورهای روم شرقی شهرت دارد، در سال 565 میلادی، درگذشت.

پس از این امپراتور قدرتمند، فرمانروایان دیگری به شرح زیر، زمام امور کشور را تا نیمه قرن هشتم میلادی در دست گرفتند، ولی برخی از آنان با حملات اقوام دیگر در اروپا و آسیا مواجه شدند و بخش هایی از سرزمین های فتح شده را از دست دادند:

- یوستینوس دوم (Iustinus II)

- تیبریوس دوم (Tiberius II)

- موریکیوس (Mauricius)

- فوکاس (Phocas)

- هراکلیوس (Heraclius)

- هراکلوناس (Heraclonas)
- کنستانس دوم (Constans II)
- کنستانتین چهارم (Constantine IV)
- یوستینیانوس دوم (Iustinianus II)
- لئونتیوس (Leontius)
- تیبریوس سوم (Tiberius III)
- فیلیپیکوس (Philippicus)
- اناستاسیوس دوم (Anastasius II)
- تئودوسیوس سوم (Theodosius III)
- لئون سوم (Leōn -Leo III)
- کنستانتین پنجم (Constantine V)

طلوع دین اسلام

یکی از مهمتری عوامل تأثیر گذار بر امپراتوری بیزانس در این برهه از تاریخ،

پیدایش دین اسلام و گسترش مرزهای این
آئین بزرگ است.

پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) در سال
570 میلادی در شهر مکه به دنیا آمد.

دین اسلام که بر اساس ایمان به خدای
یگانه، رسالت رهایی بخش پیامبر، اعتقاد
به رستخیز انسانها، اخلاق انسانی، ارتباط
معنوی با پروردگار، حمایت از محرومان و
مبارزه با ستمگران بنیان نهاده شده بود،
توانست به سرعت، اقوام جزیره العرب را
متحد سازد و نیروی عظیمی را به وجود
آورد.

غزوه تبوک

با گرایش مردمان بیشتر به آئین اسلام،
مرزهای سرزمین های مسلمانان در زمان
حیات حضرت محمد (ص)، تا مرزهای

قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس)،
گسترش یافت.

از اینرو، پیامبر اسلام (ص) در سال 630
میلادی، همراه با سی هزار نفر از
مسلمانان، به منظور تأمین امنیت و تقویت
مناطق مرزی سرزمین مسلمانان در جوار
امپراتوری بیزانس، به سوی شمال غربی
جزیره العرب حرکت کردند و تا منطقه
"تبوک" (Tabuk) در نزدیکی خلیج عقبه، به
پیش تاختند.

فرمانروایان روم شرقی در آن مقطع از تايخ،
از درگیری با مسلمانان خودداری کردند. بنا
بر این، پیامبر اسلام همراه با مسلمانان،
بدون جنگ و خونریزی، با انعقاد معاهدات
همکاری با رهبران قبائل و اقوام آن منطقه،
به مدینه باز گشتند. این حرکت در تاریخ

اسلام، به عنوان "غزوه تبوک" (Expedition of Tabuk)، مشهور است. پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) در سال 632 میلادی، تنش‌ها و نبردهای متعددی میان نیروها مسلمان و لشکریان روم شرقی و دیگر اقوام اروپایی به وقوع پیوست. در اینجا به مهمترین جنگهای میان مسلمانان و سپاه امپراتوری بیزانس و ارتشهای دیگر اروپایی، اشاره می‌کنیم.

نبرد یرموک

جنگ "یرموک" (Battle of the Yarmuk) در سال 636 میلادی میان مسلمانان و ارتش امپراتوری بیزانس در نزدیکی رودخانه یرموک که امروزه در کشور اردن قرار دارد، به وقوع پیوست.

لشکر روم شرقی در این جنگ ، به سختی شکست خورد، و راه برای تصرّف سرزمین سوریه و شامات توسط سپاه مسلمانان، هموار گردید.

پس از این نبرد، مناطقی در شمال آفریقا و سرزمین مصر در سال 642 میلادی ، به تصرّف مسلمانان درآمد.

نبرد اندلس

عبور لشکر مسلمانان از شمال آفریقا، در سال 710 میلادی و فتح سرزمین "اندلس" (Andalusia) در اسپانیا، در ادامه گسترش قلمرو امپراتوری مسلمانان در اروپا، به وقوع پیوست و استقرار سپاه مسلمانان در اروپای غربی را تحقق بخشید.

در این نبرد، سپاه قوم "ویزگوت" که بر آن سرزمین حکومت می کردند، در برابر لشکر

مسلمانان، به سختی شکست خورد و بخش عظیمی از اسپانیا، به تصرف مسلمانان درآمد.

این نبردها تا سال 725 میلادی ادامه یافت و سرانجام، دولت اسلامی اندلس به مرکزیت شهر "کوردوبا" یا قرطبه (Córdoba) در آن سرزمین، تشکیل گردید.

نبرد قسطنطنیه

در سال 717 میلادی، گروهی از سپاه مسلمانان، از طریق دریا، به سوی پایتخت امپراتوری بیزانس به پیش تاختند و شهر قسطنطنیه را به محاصره خود در آوردند. فرمانروای روم شرقی که حکومت خود را در خطر می دید، علاوه بر لشکر امپراتوری بیزانس، جنگجویان یونانی را به کمک

طلبید و در برابر آن گروه از سپاه مسلمانان، به مبارزه پرداخت.

پس از یکسال محاصره آن شهر بزرگ و سوق الجیشی، سپاه مسلمانان با تحمل خسارت و بدون موفقیت، از فتح قسطنطنیه و بر انداختن امپراتوری روم شرقی در آن سال، باز ماند.

امپراتوری بیزانس در آن دوران پر التهاب، بخش های مهمی از سرزمین خود را از دست داد. علاوه بر سپاهیان مسلمان، اقوام دیگری مانند بلغارها و اسلاوها نیز، قسمت های بزرگی از خاک آن امپراتوری را در بالکان و غیر آن، به تصرف خود درآوردند. نیروهای ایرانی نیز از شرق، حکومت روم شرقی را مورد حملات خود قرار می دادند.

ویژگی های امپراتوری بیزانس

امپراتوری روم شرقی در طول زمان حیات خود، دو ویژگی را به این شرح، به خود اختصاص داد:

1. زبان یونانی از اواخر قرن هفتم میلادی، جای زبان لاتین را در میان جامعه گرفت، و تا اوائل قرن هشتم، به عنوان زبان رسمی امپراتوری روم شرقی گردید.

2. کلیسای ارتدکس شرقی در امپراتوری بیزانس به رهبری "پاتریاک قسطنطنیه"، روز بروز از کلیسای کاتولیک غربی به رهبری "پاپ" که مرکزیت آن در شهر رُم بود، فاصله بیشتری یافت و در برهه هایی از

زمان، درگیری میان آندو تا حدّ تکفیر
اتباع یکدیگر، گسترش می یافت.

بدین سان، هویت امپراتوری بیزانس در هر
دو بُعد فرهنگی و مذهبی، نسبت به
امپراتوری بزرگ روم در زمان های گذشته
که زبان رسمی آن لاتین، و مذهب آن
کاتولیک بود، دگرگون شد.

درگیری میان دو مذهب مسیحی

تشدید نزاع میان کلیسای ارتدکس شرقی
تحت رهبری پاتریاک قسطنطنیه و کلیسای
کاتولیک غربی به زعامت پاپ، تا پایان
دوران حکمرانی "سلسله آموری"
(Amorian dynasty) که از سال 820 تا
سال 867 میلادی بر آن سرزمین حکومت
کردند، ادامه یافت.

در برخی از موارد، مثل درگیری های معروف به "شمایل شکنی" (Iconoclasm)، نبردهای سختی میان سران دو مذهب مذکور و پیروان آنها به وقوع می پیوست و حکومت را نیز، درگیر این جدالهای خشن می ساخت.

"فوتیوس" (Photios) که در آن دوران، مقام پاتریاک قسطنطنیه را عهده دار بود، با پاپ اعظم کاتولیک، بر سر اعتقادنامه "نیقیه" یا "نیسن" (Nicene Creed)، وارد جدالی بزرگ شد، و او را تکفیر کرد.

اختلاف آندو به خاطر این بود که پاپ کلیسای کاتولیک در زمینه منشأ صدور "روح القدس" از "پدر"، موافقت کرد تا کلمه "پسر" که منظور از آن عیسی (ع)

است بعد از کلمه "پدر" اضافه شود و به عنوان اعتقادنامه مسیحیان، معرفی شود. این سند، به عنوان اعتقاد نامه "نیفیه" معروف است.

بنا بر این، در نسخه جدید اعتقادنامه "نیقیه" که مورد تأیید پاپ قرار داشت، چنین آمده بود:

"ما ایمان داریم به روح القدس که خداوند و بخشنده حیات است که از پدر و پسر صادر می‌گردد".

پاتریاک کلیسای ارتدکس قسطنطنیه و شورای اسقف‌های امپراتوری بیزانس، این عمل را به عنوان بدعت گذاری دانستند و پاپ را تکفیر نمودند. زیرا معتقد بودند که اضافه کردن کلمه "پسر" در آن سند، یک بدعت جدید است.

خیزش مجدد امپراتوری بیزانس

با روی کار آمدن سلسله حاکمان جدید به نام دودمان مقدونیان، خیزش مجدد امپراتوری بیزانس، آغاز شد.

دودمان مقدونیان

پس از کشته شدن "میخائیل سوم" که آخرین فرمانروا از سلسله "آموری" بود، "باسیلیوس اول" (Basíleios I)، زمام امور امپراتوری بیزانس را از سال 867 تا سال 886 میلادی در دست گرفت و سلسله "مقدونیان" را بنیان گذاشت. این دودمان، تا سال 1056 میلادی، بر سرزمین های روم شرقی، فرمانروایی کرد.

فرمانروایان این دوران، به گسترش قلمرو امپراتوری بیزانس، بهبود وضع زندگی

ساکنان کشور، برقراری نظم، کنترل تنش‌های مذهبی، توسعه روابط تجاری منطقه‌ای بخصوص با غرب اروپا و روسها، و اهتمام به بناء ساختمان‌های باشکوه و خلق آثار معماری و هنری بیزانس، پرداختند.

این فرمانروایان، ارتش بیزانس را بازسازی و تقویت کردند، و بر انسجام عملکرد دستگاه‌های مدیریتی کشور، افزودند و با علم به اینکه دهقانان، اکثریت جمعیت امپراتوری را تشکیل می‌دهند، ترتیبی اتخاذ کردند تا از وجود آنان به عنوان سربازان ذخیره در هنگام وقوع جنگ، استفاده کنند. حکومت در عوض، از منافع کشاورزان در مقابل اربابان و زمینداران بزرگ، حمایت و پشتیبانی می‌نمود.

ارتش بیزانس در این دوران، سپاهیان بلغار را شکست داد و بخش بزرگی از سرزمینهای آن قوم را به اراضی خود ضمیمه نمود. همچنین، سرزمین های جداشده قبلی خود را مانند سوریه، قبرس و جزیره "کرت" در جنوب یونان، بازپس گرفت.

کلیسای ارتدکس شرقی نیز در این دوران، مسیحیت ارتدکس را در بلغارستان، صربستان و روسیه، گسترش داد.

سرانجام، فرمانروای روسی در "کیف" به نام ولادیمیر، آئین مسیحیت ارتدکس را پذیرفت و آن کیش را در سرزمین خود، رسمیت بخشید.

قلمرو امپراتوری بیزانس در دوره دودمان مقدونیان، بسیار گسترده شد و اوضاع اقتصادی نیز، بهبود یافت.

پس از "باسیلیوس اول" که بنیانگذار
دودمان مقدونیان در امپراتوری بیزانس
بود، برجسته ترین امپراتوران این سلسله
عبارت بودند از

- "لئون ششم" (León VI) که از سال
886 تا سال 912 میلادی حکومت
کرد.

- "باسیل دوم" (Basil II) که از سال
976 تا سال 1025 میلادی،
فرمانروایی داشت.

پس از درگذشت باسیل دوم، امپراتوری
بیزانس، مجدداً راه تنزل را در پیش گرفت.
سرانجام، با مرگ امپراتور "تئودورا" در
سال 1056 میلادی، عمر سلسله
"مقدونیان" در امپراتوری بیزانس، به پایان
رسید.

بازگشت منازعات

بعد از انقراض دودمان مقدونیان، بار دیگر تنش های مذهبی و درگیری سردمداران کشور بر سر کسب قدرت، به اوج رسید.

کشمکش میان کلیسای ارتدکس شرقی با کلیسای کاتولیک غربی، از سر گرفته شد. این درگیری ها از اواخر دوران سلسله مقدونیان، شدت گرفته بود.

لئون نهم، پاپ اعظم کاتولیک در رُم، در اوائل قرن یازدهم میلادی، به منظور فرونشاندن تنش میان دو کلیسا و تثبیت رهبری خودش بر هر دو جناح دنیای مسیحیت، نماینده ای به نام کاردینال هربرت را به پایتخت امپراتوری بیزانس فرستاد. اما این تلاش، نه تنها موجب

تثبیت موقعیت پاپ به عنوان رهبر جهان مسیحیت نشد، بلکه فاصله میان دو مذهب را افزایش داد.

کاردینال هربرت، با سرسختی و بدون انعطاف، با پاتریاک میخائیل کریولاریوس که سرپرست کلیسای ارتدوکس قسطنطنیه بود، به گفتگو نشست. اما هیچکدام از آنها از موضع خود کوتاه نیامد و دیدار آنان با بروز عداوت بیشتر، پایان یافت. از اینرو، رهبران کلیسای کاتولیک غربی و کلیسای ارتدکس شرقی، دوباره یکدیگر را تکفیر کردند.

علاوه بر اینگونه منازعات مذهبی، سایه شوم اختلافات داخلی به منظور کسب قدرت نیز، بر سر امپراتوری روم، افکنده شد.

گروهی از اشراف و صاحبان قدرت در حکومت پیشین به منظور نیل به مقام امپراتوری، به رقابت پرداختند. این افراد، برای کسب همیاری زمینداران بزرگ، قوانین مربوط به حمایت از کشاورزان را لغو کردند. این امر، به نارضایتی دهقانان انجامید و در نهایت، تولیدات کشاورزی را فروکاست و اقتصاد امپراتوری را با مشکل مواجه ساخت. همچنین، دهقانان که بخش اعظم مردم و سربازان امپراتوری را تشکیل می دادند، در مقابل حکومت وقت، قرار گرفتند.

جنگ های صلیبی

ضعف روز افزون امپراتوری بیزانس در اوائل قرن یازدهم میلادی، به فرمانروایان

کشورهای همجوار، جرأت داد تا به خاک آن امپراتوری، دست اندازی کنند.
 مهمترین رقیبان و دشمنان امپراتوری بیزانس در این برهه از زمان، عبارت بودند از:

1. پادشاهی نورمن (Normans) در غرب.
2. حکومت سلجوقیان در شرق.

نورمن ها که بخش هایی از شمال اروپا را به تصرف خود درآورده بودند، در جنوب ایتالیا نیز، حکومتی را بنیانگذاری کردند و آن سرزمین را از دست امپراتوری بیزانس، درآوردند. آنگاه به حملات خود به سوی سرزمین بالکان، ادامه دادند.

سلجوقیان که یک نیروی قدرتمندی از مسلمانان به شمار می رفتند و حکومت آنان، سرزمین ایران امروزی و آسیای میانه

و بخشی از مناطق عربی را در بر می گرفت، از دیرباز با امپراتوری بیزانس در جنگ و ستیز بودند. از اینرو، در این برهه از زمان، فرصت را برای تسلط بر آناتولی غنیمت شمردند و به امپراتوری بیزانس، حمله کردند.

سپاه بیزانس در سال 1071 میلادی، به فرماندهی امپراتور "رومانوس چهارم" (Romanos IV) در مقابل لشکر سلجوقیان، به فرماندهی "آلپ ارسلان" در منطقه "ملازکیرت" یا "منزیکرت" (Manzikert - Malazgirt) که در شرق کشور ترکیه امروزی قرار دارد، صف آرایی کرد.

سپاه امپراتوری بیزانس در این نبرد، به سختی شکست خورد و امپراتور بیزانس، به

اسارت درآمد. لشکر سلجوقیان، به پیشروی خود در آناتولی به سوی غرب، ادامه داد.

امپراتور روم بیزانس آن زمان به نام "الکسیوس اول" (Alexios I) که از سال 1081 میلادی به قدرت رسید، توانست سپاه حکومت نورمن در غرب را شکست دهد، اما در برابر لشکر سلجوقیان، با مقاومت شدیدی روبرو شد.

از اینرو، الکسیوس اول به منظور شکست دادن سلجوقیان، به پاپ (رهبر کلیسای کاتولیک غربی) و دولت های اروپای غربی رو آورد و از آنان ، کمک خواست.

کلیسای کاتولیک به رهبری پاپ و بسیاری از قدرت های اروپای غربی، با انگیزه های

گوناگون، به ندای امپراتور بیزانس، پاسخ مثبت دادند و لشکر کشی خود را آغاز کردند.

این امر، پیدایش نبردهای خونین و طاقت فرسایی را رقم زد، که به عنوان "جنگ های صلیبی" (Crusades) معروف گردیدند.

پاپ، رهبر کلیسای کاتولیک، این فرصت را مغتنم شمرد تا رهبری دینی جهان مسیحیت را بر عهد بگیرد و از این طریق، زعامت برتر خود را بر کلیسای ارتدکس قسطنطنیه، تحمیل نماید.

برخی از فرمانروایان اروپای غربی نیز، اهداف ویژه ای مانند تسلط بر سرزمینهای امپراتوری بیزانس را در سر می پروراندند و در برهه ای از زمان، هدف خود را محقق ساختند.

بسیاری از جنگجویان اروپای غربی نیز با نیت دفاع از آئین مسیحیت و نبرد دینی با مسلمانان، به صحنه آمدند.

در اینجا به بررسی جنگ های صلیبی، که از سال 1095 تا سال 1291 میلادی، طی چند مرحله تحقق یافت، می پردازیم.

جنگ اول صلیبی

پاپ اوربان دوم (Urban II) رهبر کلیسای کاتولیک، در سال 1095 میلادی، به منظور تحریک پادشاهان و سران اروپا و عموم مسیحیان کاتولیک برای جنگ با مسلمانان، در "شورای کلرمونت" (Council of Clermont) در فرانسه، که با حضور سران اروپای غربی تشکیل گردیده بود، سخنرانی کرد.

وی، با بیان تصرّف شدن سرزمین مقدّس توسط مسلمانان و خطر سقوط امپراتوری مسیحی روم شرقی، احساسات سران و عموم مسیحیان مغرب زمین را برانگیخت. او همچنین، به همه کسانی که به جنگهای صلیبی می روند، وعده آمرزش گناهانشان را داد و ورود به بهشت را برای آنان، تضمین کرد.

در پی ندای پاپ اوربان دوم، گروه هایی از مسیحیان برای نبردی که آن را جنگ مقدّس می نامیدند، به راه افتادند.

جمعیت بزرگی از مسیحیان کاتولیک به رهبری "پیتر راهب" (Peter the Hermit) و همکارش به نام "والتر" (Walter-Gautier) در سال 1096 میلادی از سرزمین فرانسه به سوی قسطنطنیه حرکت کردند.

این گروه، از راه زمینی به راه افتادند و از شبه جزیره بالکان عبور کردند و برای بدست آوردن توشه راه خود، روستاها و آبادی های در مسیر را غارت کردند.

این جنگجویان، پیش از آنکه برای جنگ با مسلمانان به مقصد برسند، در ادامه راه خود در امتداد رودخانه های راین و دانوب، به مناطق یهودی نشین حمله کردند و به خاطر کینه دیرینه از آنان، هر یهودی را که می یافتند، می کشتند یا مجبور می کردند مسیحی شود.

در ادامه مسیر، اقوام دیگر اروپایی مانند ژرمن ها و ایتالیایی ها نیز به آنان پیوستند و بر جمعیت آنان افزودند.

گروه هایی از این سپاه صلیبی علاوه بر کشتار یهودیان در مسیر، هنگامی که به

سرزمین امپراتوری بیزانس رسیدند،
روستاهای مسیحیان ارتدکس را نیز، غارت
کردند.

پس از ورود این نیروهای صلیبی به
شهر قسطنطنیه، امپراتور بیزانس
(الکسیوس اول) از آنان استقبال به عمل
آورد و حمایت خود را از رهبران آنها، اعلام
داشت. اما پس از مدتی، بخش هایی از
سپاه "پیتر راهب" که از اروپای غربی آمده
بودند، دست به غارت اماکنی در شهر
قسطنطنیه زدند. از اینرو، امپراتور
بیزانس، بر آن شد تا آن سپاه را هرچه
زودتر به سوی جبهه جنگ با لشکر
سلجوقیان، اعزام کند.

وی دستور داد تا کشتی های مورد نیاز
برای انتقال آن سپاه صلیبی فراهم شوند و

نیروهای پیتر راهب و والتر را از طریق دریا، با عبور از تنگه "بُسفر" به مناطق جنگی در آسیای صغیر، منتقل سازند.

این سپاه صلیبی در میدان جنگی که به "نبرد سیویتت" (Battle of Civetot) معروف است، و در مسیر شهر "نیقیه" (Nicaea) در شمال غرب آسیای صغیر قرار دارد، با لشکر سلجوقیان به فرماندهی قلج ارسلان یکم (Kilij Arslan I) روبرو گردید.

نیروهای سلجوقی در آن منطقه، سپاه صلیبی مذکور را در سال 1096 میلادی به سختی شکست دادند و آن را تار و مار کردند.

پس از این شکست دهشتناک، پاپ "اوربان دوم" رهبر کلیسای کاتولیک، یک

اسقف را به نام "ادهمار" (Adhémar) از منطقه "پوی" (Puy) در فرانسه، مأمور کرد تا حمله صلیبی را ادامه دهد.

از اینرو، در سال 1097 میلادی، سپاهیان صلیبی از سرزمینهای اروپای غربی مانند فرانسه، به سوی قسطنطنیه حرکت کردند. امپراتور بیزانس که از نیت حقیقی آن گروه اطمینان نداشت، با لشکر صلیبی مذکور، معاهده ای را تدوین کرد تا آن سپاه صلیبی، قصد تصرف قسطنطنیه و خاک امپراتوری بیزانس را در سر نداشته باشد.

این سپاه در سال 1098 میلادی، به آسیای صغیر وارد شد و شهر انطاکیه را تصرف کرد.

آنگاه در سال 1099 میلادی، جنگجویان صلیبی به سوی سرزمین فلسطین حرکت کردند و مردمان شهر "اورشلیم" را به صورت وحشیانه، قتل عام نمودند.

فرماندهان لشکر صلیبی پس از استقرار در آن منطقه، عهدنامه خود را با امپراتور بیزانس الکسیوس اول، زیر پا نهادند و در صدد تصرف مناطق تحت کنترل امپراتوری بیزانس، به نفع خودشان، برآمدند.

در این راستا، مناطقی از آسیای صغیر و شرق دریای مدیترانه که در زمان های پیشین تحت تصرف امپراتوری بیزانس قرار داشتند و توسط نیروهای مسلمان، تصرف شده بودند، بعد از اشغال آنها توسط سپاهیان صلیبی، به جای اینکه به امپراتوری بیزانس بازگردانده شوند، به

صورت چهار منطقه فرمانروایی به شرح زیر، تجزیه شدند و فرماندهان لشکر صلیبی که از اروپای غربی آمده بودند، آن مناطق را میان خودشان تقسیم کردند:

1. حکومت انطاکیه در جنوب آسیای صغیر (واقع در جنوب ترکیه امروزی و نزدیک به مرزهای سوریه در منطقه شمال شرقی دریای مدیترانه).
2. حکومت اِدِسا در جنوب شرقی آسیای صغیر (واقع در شرق انطاکیه).
3. حکومت اورشلیم (بیت المقدس) در فلسطین.
4. حکومت طرابلس در سرزمین شام.

جنگ دوم صلیبی

منادی دومین جنگ صلیبی، یک کشیش فرانسوی به نام برنارد کَلرُو (Bernard of Clairvaux) نام داشت که خود را به عنوان قدّیس مسیحی معرفی می کرد.

دلیل فراخوان وی این بود که سپاهیان مسلمان، یکی از چهار ایالتی که توسط فرمانروایان جنگ اول صلیبی تصرف شده بود، یعنی "اِدسا" را در سال 1144 میلادی، بازپس گرفتند.

از اینرو، کشیش برنارد کَلرُو به تحریک مسیحیان کاتولیک برای جنگی دیگر بر علیه مسلمانان پرداخت و انگیزه های دینی، تجاری، و سیاسی را برای پادشاهان اروپای غربی و ثروتمندان و عموم مسیحیان کاتولیک، تشریح کرد. او نیز، به کسانی که

در این جنگ شرکت کنند، آمرزش همه گناهان را وعده داد.

دو فرمانروای اروپای غربی، یعنی "کنراد سوم" (Conrad III - Konrad III) امپراتور آلمان، و "لویی هفتم" (Louis VII) پادشاه فرانسه، ندای وی را لبیک گفتند.

دومین لشکرکشی صلیبی ها از اروپای غربی، از سال 1147 تا سال 1149 به طول انجامید. نکته قابل توجه اینکه فرمانروایان جنگ اول صلیبی که در "اورشلیم" مستقر شده بودند و حکمرانی داشتند، با دو پادشاه یادشده و لشکر آنان، همکاری لازم را نشان ندادند.

از اینرو، لشکریان امپراتور آلمان در نبرد بر علیه نیروهای سلجوقیان شکست خوردند و سپاهیان پادشاه فرانسه نیز، در

محاصره مناطق تحت تصرّف سپاه مسلمانان مانند شهر دمشق، نتوانستند توفیقی بدست آوردند و بر این اساس، هر دو پادشاه با ارتش های خود، با یأس و ناکامی، به اروپای غربی باز گشتند. این مرحله از جنگ های صلیبی، در سال 1149 میلادی به پایان رسید.

کشیش برنارد کلروو که از شکست طرح خود در دومین مرحله جنگ صلیبی، بسیار نا امید و سرخورده شده بود، علّت این شکست مفتضحانه را گناهکار بودن مردم دانست.

جنگ سوم صلیبی

فرماندهی این مرحله از جنگ صلیبی را سه پادشاه اروپای غربی بدین شرح، بر عهده گرفتند:

1. ریچارد اول (Richard I) پادشاه

انگلستان.

2. فردریش اول (Friedrich I) امپراتور

آلمان

3. فیلیپ دوم (Philippe II) پادشاه

فرانسه.

این فرمانروایان، بودجه بزرگی را از طریق افزایش مالیات‌ها، برای جنگ سوم صلیبی فراهم نمودند و با لشکریان خود، به سوی شرق، حرکت کردند.

دلیل آنان برای این مرحله از جنگ، این بود که یک نیروی جدید قدرتمندی از مسلمانان در منطقه شام و مصر و فلسطین، ظهور کرده و بر بسیاری از سرزمین‌های آن ناحیه، از جمله سرزمین

فلسطین و شهر اورشلیم، تسلط یافته بود.

یکی از سرداران پیشین در لشکریان عماد الدین زنگی که از امپراتوری سلجوقیان پیروی می کرد، به نام "صلاح الدین ایوبی"، از سال 1169 میلادی از منطقه شام به سرزمین مصر رفت، و از سال 1177 میلادی، به تأسیس سلسله "ایوبیان" در منطقه وسیعی که مصر و سوریه را در بر می گرفت، همّت گماشت. وی، پس از گسترش قلمرو فرمانروایی خود در منطقه، به منظور تصرّف "اورشلیم" (بیت المقدس)، به سوی فلسطین، لشکر کشید.

لشکر او در سال 1187 میلادی، در برابر نیروهای پیشین صلیبی، در منطقه "حطین"

(Hattin) قرار گرفت و نیروهایی را که در جنگهای قبلی، شهر اورشلیم را تصرف کرده بودند، شکست داد و آن شهر و سایر مناطق فلسطین را به تصرف خود درآورد.

در این نبرد، سپاه مسلمانان بر خلاف مسیحیان کاتولیک، مرتکب قتل عام مردم نگردید، و به مسیحیان اجازه داد تا بر آئین خود بمانند و مراسم مذهبی خود را به جا آوردند.

پادشاهان انگلستان، آلمان و فرانسه، به منظور بازپس گرفتن اورشلیم و دیگر شهرهای فلسطین، لشکر کشی خود را آغاز کردند.

بخشی از این نیروها در سال 1189 میلادی به شرق دریای مدیترانه رسیدند.

سپاهیان آلمانی به رهبری فردریش اول، پس از پیروزی هایی در آسیای صغیر، با مشکلات بزرگی مانند خستگی مفرط و بیماری های کشنده مواجه شدند. سرانجام، فردریش نیز، در مسیر انطاکیه، به هنگام شنا در رودخانه "سلف" (Saleph)، غرق شد و لشکریان او نیز، انگیزه خویش را برای ادامه نبرد، از دست دادند.

اما سپاه ریچارد (پادشاه انگلستان) ابتدا به قبرس رفت و آن جزیره را از دست یکی از سرداران پیشین بیزانس، خارج ساخت و تصرف کرد. آنگاه، به حرکت خود ادامه داد و در سال 1191 میلادی، به سواحل شرقی مدیترانه رسید. در این هنگام، نیروهای انگلستان به همراه سپاه فیلیپ

دوم (پادشاه فرانسه)، شهر "عگا" را در ساحل شرقی دریای مدیترانه، محاصره کردند و پس از مقاومت طولانی در برابر نیروهای صلاح الدین ایوبی، سرانجام، به آن شهر راه یافتند.

ریچارد، پادشاه انگلستان، به سپاهیان خود دستور داد تا 2700 نفر از زنان و مردان و کودکان و نوجوانان مسلمان را که در شهر "عگا" اسیر شده بودند، قتل عام کنند.

فیلیپ دوم، فرمانده نیروهای فرانسوی به دلیل ناهماهنگی با فرمانده نیروهای انگلیسی، منطقه را ترک کرد و با لشکر خود به فرانسه باز گشت.

سپاهیان انگلستان پس از جنایت قتل عام در عگا، به سوی شهر "یافا" در فلسطین

حرکت کردند. در این مسیر، نیروهای صلاح الدین ایوبی به لشکر انگلیسی ها در منطقه "آپولونیان" (Apollonia) حمله کردند ولی نتوانستند بر آنان پیروز شوند.

سرانجام، ریچارد، پادشاه انگلستان، بدون اینکه بتواند شهر اورشلیم (بیت المقدس) را تصرف کند، با صلاح الدین ایوبی وارد مذاکره شد و این قول را از وی گرفت که مسیحیان بتوانند به اماکن مذهبی خود در آن منطقه، دسترسی داشته باشند.

سران اروپای غربی در این مرحله از جنگهای صلیبی، نتوانستند، به هدف اصلی خود که تصرف ارشلیم بود، دست یابند.

جنگ چهارم صلیبی

صلاح الدین ایوبی که رهبری بخش هایی از نیروهای مسلمان را در فلسطین، سوریه و مصر بر عهده داشت، در سال 1193 میلادی درگذشت. سلسله ایوبیان نیز، به دنبال مرگ بنیانگذارشان به تدریج تجزیه شد و از هم پاشید.

رهبر کلیسای کاتولیک اروپا به نام پاپ "اینوسنت سوم" (Innocent-Innocentius III) این فرصت را برای حمله مجدد مسیحیان اروپا به سرزمین های تصرف شده توسط مسلمانان در فلسطین، غنیمت شمرد و منادی چهارمین مرحله از جنگ های صلیبی گردید.

در این مرحله، سپاه‌یانی از هلند، فرانسه و ایتالیا برای جنگ با مسلمانان به راه افتادند.

یکی از طنزهای تاریخ این است که چنانکه قبلاً گفتیم، الکسیوس اول (امپراتور بیزانس) برای حفاظت از فرمانروایی خود بر سرزمین‌های روم شرقی، از پاپ کلیسای کاتولیک و سردمداران اروپای غربی، طلب یاری کرده و موجب آغاز جنگ‌های صلیبی شده بود، ولی در جنگ چهارم صلیبی، ورق برگشت و نیروهای صلیبی به جای آنکه به شرق مدیترانه برای جنگ با مسلمانان بروند و اورشلیم (بیت المقدس) را تصرف کنند، به قسطنطنیه که مرکز امپراتوری بیزانس بود، حمله ور شدند. امری که سرانجام، موجب تجزیه امپراتوری بیزانس

و تضعیف شدید آن گردید و زمینه سقوط آن را فراهم ساخت.

سپاهیان صلیبی در مسیر خود، به شهر بندری "زادار" (Zadar) در سواحل شرقی دریای آدریاتیک که توسط مسیحیان اداره می شد حمله کردند و آن را اشغال نمودند. نیروهای صلیبی به راه خود ادامه دادند و در سال 1204 میلادی، به شهر قسطنطنیه (پایتخت امپراتوری بیزانس) حمله کردند. این جنگجویان مسیحی کاتولیک به همراه کشیش هایی که به فرمان پاپ، لشکر صلیبیان را هدایت و همراهی می کردند، شهر قسطنطنیه را غارت کردند و ثروت های ارزشمند آن را به تاراج بردند.

پس از این ماجرا، باقیمانده امپراتوری بیزانس، به چند پاره تجزیه شد و میان فرماندهان صلیبی که از اروپای غربی آمده بودند و امیران امپراتوری بیزانس، تقسیم گردید.

گرچه برخی از فرماندهان سابق امپراتوری بیزانس، مانند میخائیل هشتم، توانستند از سال 1259 میلادی، بخش هایی از سرزمین های خود مانند "نیقیه" (Nicaea) در شمال غرب آسیای صغیر و شهر "قسطنطنیه" را از صلیبیان بازپس بگیرند و امپراتوری بیزانس را در حدّ محدودی ابقا کنند، اما هرگز نتوانستند به مجد و عظمت گذشته باز گردند.

جنگ پنجم صلیبی

پنجمین جنگ صلیبی در ادامه تحریکات پاپ، رهبر کلیسای کاتولیک و دیگر کشیشان مسیحی، از سال 1219 میلادی آغاز شد و تا سال 1221 میلادی ادامه یافت.

انگیزه این نبرد، تصرف سرزمین مصر بود که توسط نیروهای مسلمان، اداره می شد. لشکر صلیبیان متشکل از جنگجویان اتریشی و مجارستانی، علیرغم توفیقات اولیه در تصرف شهر "دمیاط" (Damietta) در سواحل شمال شرقی مصر در سال 1219 میلادی، سرانجام با اصرار پاپ، به قاهره هجوم برد، ولی در مقابل نیروهای مسلمان در آن سرزمین، با شکست بزرگی مواجه شد.

این رویداد، هرگونه امید پاپ را برای بازپس گرفتن سرزمین های مقدّس مانند اورشلیم، یا کشور مصر، تبدیل به یأس کرد.

جنگ ششم صلیبی

ششمین نبرد معروف به جنگهای صلیبی در سال 1228 میلادی، بدون سرپرستی و مشارکت پاپ، به وقوع پیوست.

داستان از این قرار بود که امپراتور آلمان در آن زمان به نام فردریش دوم (Friedrich II)، در جنگهای صلیبی قبلی به ندای پاپ برای حضور در جنگهای صلیبی، به موقع پاسخ نداد و از اینرو، توسط پاپ گریگوری نهم (Gregory IX)، مورد تکفیر قرار گرفت.

این امپراتور آلمان، برای قدرت نمایی در جنگ، تصمیم گرفت بدون هماهنگی با

پاپ، به همراه سپاه خود از طریق دریای مدیترانه، به سوی فلسطین، حرکت کند. وی پس از رسیدن به منطقه، و پیش از اینکه حمله ای را انجام دهد، با فرمانروای مصر به نام "الکامل محمد بن عادل" که از بازمانگان ایوبیان در مصر بود، به مذاکره پرداخت تا موافقت او را برای ورود به شهر اورشلیم در فلسطین بدست آورد. فرمانروای مصر ضمن معاهده ای پذیرفت تا فردریش دوم به همراه سپاه خود بدون جنگ و خونریزی، به شهر اورشلیم وارد شود و بخش بزرگی از شهر، در اختیار فرمانروایان صلیبی قرار بگیرد. فردریش، در سال 1229 میلادی در شهر اورشلیم (بیت المقدس)، تاجگذاری کرد. پس از خروج وی از آن دیار، فرمانروایان

صلیبی برای مدتی کوتاه، بر آن شهر، حکومت کردند. اما نیروهای مسلمان در سال 1244 میلادی، کنترل مجدد اورشلیم را بدست گرفتند.

جنگ هفتم صلیبی

پس از فتح مجدد شهر اورشلیم توسط نیروهای مسلمان در سال 1244 میلادی، یکی از فرمانروایان اروپای غربی به نام "لویی نهم" پادشاه فرانسه، بر آن شد تا در سال 1248 میلادی، همراه با لشکر خود، برای بازپس گرفتن آن شهر و دیگر شهرهای فلسطین، حرکت کند.

وی، ابتدا به سرزمین مصر لشکرکشی کرد تا پس از فتح مصر، به فلسطین حمله کند، اما در سال 1250 میلادی، با شکست

بزرگی در مقابل رزمندگان مسلمان در مصر
 مواجه شد و خود او هم به اسارت درآمد.
 فرمانروای مصر پذیرفت تا آن پادشاه اسیر
 شده را در مقابل دریافت غرامت سنگینی
 که معادل حدود یک سوم کل درآمد سالانه
 کشور فرانسه بود، آزاد کند.

بنا بر این، پادشاه فرانسه بدون اینکه
 بتواند سرزمین مقدّس در فلسطین یا
 سرزمین مصر را تصرّف کند، با ناکامی
 تمام و پرداخت غرامتی بزرگ، به کشور
 خود بازگشت.

جنگ هشتم صلیبی

در سال 1270 میلادی، "لویی نهم" پادشاه
 فرانسه، دوباره تصمیم گرفت برای جبران
 ناکامی پیشین در جنگ هفتم صلیبی، به
 شمال آفریقا حمله کند و این بار، شهر

کارتاژ (Carthage) را که امروزه به اسم "قرطاج" در شمال شرقی کشور تونس قرار دارد، به تصرّف خود درآورد.

لشکریان فرانسه در برابر نیروهای مسلمان در سپاه "حفصیان" در سرزمین تونس، با شکست دیگری مواجه شدند. بسیاری از نیروهای صلیبی فرانسه هم بر اثر بیماری طاعون از پا درآمدند و "لوی نهم" پادشاه فرانسه نیز، در طول این نبرد، بیمار شد و از دنیا رفت.

در این مرحله از نبرد، شهر اورشلیم، همچنان در دست مسلمانان باقی ماند، و علاوه بر این، شهرهای دیگر مانند عکا نیز، تا سال 1291 میلادی، به تصرّف نیروهای مسلمان درآمد.

سقوط امپراتوری بیزانس

همانگونه که ملاحظه کردید، جنگ های صلیبی نه تنها موجب تقویت امپراتوری بیزانس نگردید، بلکه در نهایت، به تجزیه سرزمین های آن انجامید. حتی شهرها و ایالت های پیشین امپراتوری بیزانس که قبلاً توسط نیروهای مسلمان تصرف شده بود، بعد از آنکه بدست جنگجویان صلیبی تسخیر می شد، به امپراتوری بیزانس ملحق نمی گردید و توسط نیروهای صلیبی لاتین، اداره می شد.

گرچه امپراتوری بیزانس که به شدت تضعیف شده بود توانست برای مدتی دوام بیاورد، اما سرانجام در سال 1453 میلادی، بدست نیروهای دولت "عثمانی" به فرماندهی سلطان محمد فاتح، برای

همیشه فروپاشید و سرزمین های آن، به
تصرف مسلمانان درآمد.

علل فروپاشی امپراتوری روم

در پایان مبحث تاریخ تمدن روم، شایسته است نگاهی گذرا بیندازیم به دلایل فروپاشی آن امپراتوری بزرگ که چون نهال نوپایی از دوران روم باستان روید و در دوران جمهوری روم و دوران امپراتوری روم، به بالندگی رسید، و آنگاه در پایان دوران امپراتوری روم غربی پژمرده شد، و سرانجام در انتهای دوران روم بیزانس، به خاموشی گرایید.

علل سقوط آن امپراتوری به چند بخش، قسیم می شوند:

الف. در عصر پادشاهی روم در دوران روم باستان، استبداد پادشاهان و استقرار حکومت "الیگارش" فاسد به جای حکومت

نخبگان، و به دنبال آن، ستم روز افزون فرمانروایان مستبد مانند ستم های آخرین پادشاه دوران باستان روم به نام لوسیوس تارکوینیوس متکبر، موجب زوال حکومت سلطنتی در آن دوران گردید.

این پدیده خطرناک، در اواخر دوره های دیگر فرمانروایی روم نیز، خودنمایی کرده و باعث فروپاشی گردیده است.

ب. در همه دوران های چهارگانه تاریخ روم، اختلاف های خطرناک داخلی و جنگ قدرت میان سردمداران حکومت و سرداران ارتش، موجب تضعیف نظام حکمرانی گردیده و سرانجام، به سقوط آنها منجر شده است. به عنوان مثال، جنگ های خونین دو سردار رومی به نام "کورنلیوس سولا" و "ماریوس" بر سر

تسلط بر شهر رُم، و جنگ داخلی میان "ژولیوس سزار" و "پومپیوس"، کشور روم را در بحران های بزرگی فرو برود. همچنین، اختلافات داخلی مذهبی مانند درگیری های خشن میان مسیحیت غربی کاتولیک و مسیحیت شرقی ارتدکس، در نهایت موجب تجزیه سرزمین های روم، و فروپاشی آن امپراتوری به صورت نهایی گردید.

ج. عامل دیگر سقوط امپراتوری روم، قرار گرفتن مدیریت های کلان فرمانروایی به دست افراد بی کفایت و ناکارآمد در برخی از دوران های گذشته روم مانند زمان حکمرانی "کومودوس" که از سال 180 تا سال 192 میلادی حکومت کرد، بوده است.

د. غفلت از دشمنان خارجی که همیشه در کمین نشستہ اند، مانند غفلت امپراتورهای روم نسبت به قدرت واقعی ژرمن ها، یکی از عوامل سقوط امپراتوری روم غربی به شمار می رود.

ه. کاسته شدن روح همدلی و همکاری در میان افراد ملت به هنگام وفور نعمت، و تنزل اخلاقی مانند زوال صداقت و عدالت و حاکم شدن دروغ و فریب در جامعه، مایه فروپاشی اجتماعی می گردد و فاصله میان فرمانروایان و مردم، و همچنین فاصله میان اقشار ملت را افزایش می دهد. برخی از نمونه های زوال اخلاقی در دروان جمهوری و دوران امپراتوری روم، قبلا از نظر گرامی شما گذشت.

و. نظام طبقاتی در هر کشور، به نزاع های اجتماعی و ناخوردگی اکثریت مردم نسبت به اقلیت حاکم و اشراف جامعه منجر می شود. زیرا نظام طبقاتی، عین ظلم و ستم است ، و ظلم ، آفت بزرگ نظام حکمرانی است. در بسیاری از دوران های حکمرانی رومیان، این آفت بزرگ، خودنمایی کرده است.

ز. قتل های زنجیره ای و ترور مخالفان، عامل دیگر بی ثباتی و فراهم شدن زمینه سقوط در برخی از دوران های آن امپراتوری بوده است. قبل از زمان "مارکوس نِروا" که از امپراتوران شایسته روم است، ترور مخالفان به وسیله رقیبان قدرت طلب، امری شایع بود و موجب بی ثباتی امپراتوری

روم و افتادی سایه وحشت بر سر جامعه گردید.

ح. فساد اقتصادی نخبگان حکومت و سودجویی بیش از حد اشراف سرمایه دار، موجب گسترش ناپایداری اقتصادی و اجتماعی در برهه هایی از تاریخ روم گردید. در مباحث قبل دانستیم که در دوران جمهوری روم، بخش اعظم زمین های کشاورزی به انحصار قدرتمندان در مجلس سنا و رانت خواران در دستگاه های مختلف حکومت در آمد، و صنایع سودآور، در انحصار نیروهای نظامی سواره نظام قرار گرفت. این امر، موجب گسترش فقر در بدنه جامعه و فقدان درآمد برای اقشار کشاورزان و صنعتگران گردید و به دنبال آن، نارضایتی عامه مردم

از حکومت، موقعیت آن را به شدت تضعیف نمود.

ط. نظام برده داری، و ظلم و سختگیری بر بردگان، شورش های بزرگ بردگان را در طول دورانهای حکمرانی رومیان به وجود آورد، تا آنجا که حکومت مرکزی روم، در برخی از دوران ها، مجبور می شد تا نیروی نظامی کشور را برای سرکوب شورشهای بردگان اعزام کند. همانند شورش های که در سیسیل و جنوب شبه جزیره ایتالیا در قرن دوم قبل از میلاد به وقوع پیوست. حاکمان و زمینداران قدرتمند، به جای آنکه از بردگان ناراضی دلجویی کنند، پس از دستگیری آنان، شکنجه های وحشیانه مانند داغ کردن، گرسنگی دادن، شلاق زدن، تحمیل اعمال شاقه با پاهای در

زنجیر و امثال آن را بر بردگان بینوا تحمیل می کردند. حاکمان روم ، پس از در هم شکستن قیام بردگان در جنوب ایتالیا، شش هزار نفر از آنان را به صلیب کشیدند و اعدام کردند.

ظلم بر بردگان و دشمنی متقابل آنان در حدّی بود که هریک از خوانین، به سرمایه دار دیگر می گفت :

"به تعداد برده هایت، دشمن داری".

این جمله در آن دوران به صورت ضرب المثل درآمد بود.

روشن است که موج بزرگ بردگان ستمدیده و ناراضی، می تواند به صورت لشکری بزرگ بر علیه حکومتها و سردمداران کشور، تبدیل شود.

ی. تجزیه شدن امپراتوری بزرگ روم به دو بخش شرقی و غربی در سال 395 میلادی و فاصله روز افزون میان آندو، به تنزل هر دو بخش انجامید و موجب خوشحالی دشمنان هر دو قسمت گردید. از آن پس، اقوام ژرمنی مانند وندال ها و ویزگوت ها توانستند به روم غربی بتازند و سرانجام، با اشغال سرزمین هایش، آن را ساقط نمایند. روم شرقی نیز، در مقابل دشمنان قدرتمندی در شرق، مانند ساسانیان و سلجوقیان و ایوبیان و غیر آنان قرار گرفت.

فرمانروایان اروپای غربی نیز، به جای اینکه به یاری روم شرقی بشتابند، در نهایت، بلای جان آن گردیدند و قسطنطنیه را نیز،

اشغال کردند، و زمینه سقوط آن را توسط "عثمانیان"، فراهم ساختند.

ک. دلیل دیگر سقوط نهایی آن امپراتوری در بخش شرقی، اعتماد فرمانروایان روم شرقی به بیگانگان و رقیبان سرسخت در اروپای غربی مانند پادشاهان فرانسه، آلمان، انگلستان و پاپ کلیسای کاتولیک بود، که سر انجام، به جای حمایت از امپراتوری بیزانس، سرزمین های آن را تحت تصرف خود درآوردند.

ل. جنگ افروزی های میان امپراتوری روم و دیگر امپراتوری ها، و دست اندازی به متصرفات یکدیگر نیز، عامل مهم سقوط هر دو قسمت غربی و شرقی امپراتوری روم بوده است. کشورگشایی های بیش از حد،

موجب بروز جنگهای عظیمی شد و انتظاراتی برای ساکنان سرزمین های ملحق شده به امپراتوری به وجود آورد که رفع آنها خارج از توان امپراتوری روم از نظر اقتصادی، نظامی و مدیریت بحران ها بود. کشورگشایی افراطی امپراتوری غربی به سوی شمال اروپا و درگیر شدن با اقوام گوناگون آن سرزمین، محرک اصلی حملات بعدی نیروهای نظامی قوم وندال و قوم ویزگوت و امثال آنها بود که به سرزمین ایتالیا و شهر رُم به عنوان مرکز امپراتوری روم غربی، حمله کردند و آن امپراتوری را ریشه کن کردند و سرانجام، در سال 476 میلادی، با برکنار شدن "رومولوس آگوستولوس"، به عمر امپراتوری غربی، پایان داده شد.

همچنین، پیشروی بیش از حد نیروهای
امپراتوری بیزانس در شرق و غرب، موجب
حملات متقابل بلغارها، ساسانیان،
سلجوقیان، ایوبیان و دیگر نیروهای نظامی
معارض بر علیه روم شرقی در طول حیات
آن حکومت گردید و امپراتوری بیزانس را به
شدت تضعیف نمود، تا آنکه این امپراتوری
نیز، در سال 1453 میلادی، سقوط کرد.

دستاوردها امپراتوری روم

امپراتوری روم، علی‌رغم فراز و فرودهایش، دستاوردهای مهمی را به ارمغان آورد که به عنوان بخشی از زیربنای فرهنگ و تمدن مغرب زمین در عصرهای پس از آن امپراتوری، قلمداد می‌گردد.

در اینجا، به برخی از آثار و نتایج امپراتوری روم، در زمینه های فرهنگی، ادبی، تاریخی، سیاسی، هنری، معماری، و امثال آن، اشاره می‌کنیم.

تدوین قوانین و حقوق

پیش از سال 445 قبل از میلاد، مقررات نظام حکمرانی روم، تضمین کننده امتیازات اشراف طبقه حاکمه بود که به عنوان طبقه نخستین و اصیل جامعه رومی

معرفی شده بودند. این طبقه از جامعه، به اسم طبقه "پاتریسیان" (patricius) شناخته می شدند.

از سال 445 قبل از میلاد، اصلاحاتی در مقررات موجود انجام گردید.

قانونگذاری رسمی در دوران جمهوری روم برای اداره امور همه اقشار جامعه، در سال 450 قبل از میلاد، با فشار طبقه عامه مردم که به اسم "پلیبیان" (plebeius) شناخته می شدند، توسط یک گروه ده نفره از نمایندگان، انجام گردید.

سرانجام، نخستین مجموعه قوانین مدون تحت عنوان "الواح دوازده گانه" (به لاتین: Duodecim tabulae) برای اداره امور جامعه به صورت قانونمند، ارائه گردید.

الواح دوازده گانه برای قرن ها، به عنوان منبع اصلی قوانین دوران جمهور روم، مورد استناد قرار می گرفت.

در دوران امپراتوری روم نیز، در اوائل قرن سوم میلادی، مجموعه "قانون ملت ها" (ius gentium) و مجموعه "قانون طبیعی" (ius naturale) که پیش از آن نیز، تبیین و ارائه شده بودند، مورد تاکید قرار گرفتند.

در دوران امپراتوری بیزانس نیز، در عصر فرمانروایی امپراتور "یوستینین" که از سال 527 تا 565 میلادی حکومت کرد، تدوین قوانین برای اداره امور کشور، تجدید شد.

این امپراتور به یک حقوقدان و قاضی به نام "تریبونیان" فرمان داد تا این مأموریت را محقق سازد.

بر این اساس، در سال 529 میلادی، نخستین مجموعه قوانین مدون، تحت عنوان "مجمع قوانین مدنی" منتشر گردید.

پس از آن، سه مجموعه دیگر از قوانین به نام "دیگستا" و "اینستیتوتس" و "نولای" انتشار یافت.

این مجموعه های قانونی، به عنوان منابع باستانی قانونگذاری در جهان غرب، مورد استناد قرار گرفته اند و نقش مهمی را در تدوین قوانین مغرب زمین، ایفا نموده اند.

فرهنگ و آموزش

تمدن روم در بدو امر، تحت تأثیر فرهنگ و تمدن یونان قرار داشت. آموزش علوم و معارف نیز در آن دوران، در انحصار

اشراف زادگان و طبقات ثروتمند جامعه بود.

در طول زمان، دایره آموزش و پرورش، برای تربیت نیروی انسانی در جهت اداره امور جامعه گسترش یافت، و مدارس برای آموزش هنرهای هفتگانه، تأسیس گردید. این هنرهای هفتگانه عبارت بودند از: حساب، هندسه، ادبیات، علم منطق، فلسفه، نجوم، و موسیقی.

ادبیات، شعر و هنر

رومیان در آغاز روران جمهور، از نمایشنامه های یونانی برای برگزاری نمایشهای خود، استفاده می کردند. ولی در طول زمان، نویسندگان رومی نیز، به خلق آثاری در این زمینه پرداختند.

"پلاوتوس" (Plautus) در دوران جمهوری روم، باعث گرمی محافل نمایش های عامّه پسند رومیان گردید.

همچنین، "ترنتیوس" (Terentius) متولد سال 185 قبل از میلاد، نمایشنامه هایی متناسب با قشر نخبگان را عرضه نمود. نویسنده دیگری به نام "پانائتیوس رودسی"، حکمت رواقیان را در آثار خود به رشته تحریر در آورد.

در اواخر دوران جمهوری روم، شاعری غزلسرا به نام "کاتولوس" (Catullus) ظهور کرد و آثار معروفی در عرصه شعر و غزل، به جای گذاشت. آثار وی، به عنوان مشهورترین اشعار لاتین رومی، شناخته شده است.

"لوکرتیوس" (Lucretius) نیز از شاعران و نویسندگان اواخر دوران جمهوری روم بود، که افکار و اندیشه های مکتب فلسفی "اپیکوریان" را در آثار خود، به رشته تحریر درآورد.

"گایوس سالوستیوس" متولد سال 86 قبل از میلاد، نویسنده و سیاستمدار دیگر این دوران بود که در زمینه تاریخ، قلمفرسایی کرده است. آثار او در تدوین تاریخ، شامل کتابهایی مانند جنگ با "کاتیلین" (Catiline) و جنگ با "یوگورتا" (Jugurtha) می گردد.

"سیسرو" (Cicero) متولد سال 106 قبل از میلاد، ادیب، نویسنده و سخنور رومی بود و نقش مهمی در گسترش ادبیات لاتین داشت. سیسرو، علاوه بر آثار ادبی،

خطابی و فلسفی، دارای آثاری در عرصه علوم سیاسی می باشد. اثر معروف او در این زمینه، کتاب *درباره قوانین و درباره جمهوری نام دارد*، که علاوه بر نقش آن در حکومت روم، تأثیر عمیقی در آینده اروپا نیز، بر جای گذاشت.

در دوران امپراتوری روم پس از دوران جمهوری، ادبیات و هنر، گسترش یافت. "ویرژیل" (Virgil) متولد سال 70 قبل از میلاد، شاعر مشهور این دوران است و اثر معروف او "*زراعیات*" (Georgica) نام دارد، که در باره طبیعت، روستا و کشاورزی، سخن می گوید.

اثر دیگر این شاعر، حماسه ای جنگی است که "*آئنیس*" (Aeneis) نام دارد. وی

در این کتاب، نبردهای دوران معاصر خود را به نظم آورده است.

شاعر معروف دیگر این دوران، "هوراتیوس" (Horatius) یا "هوراس" نام دارد و اثری ادبی به نام "رسائل" (Epistles) از خود به جای گذاشته است.

یکی از شاعران دیگر در این عصر، "اووید" (Ovid) نام دارد که در سال 43 قبل از میلاد به دنیا آمده است. او سروده ای به نام "دگرگونی ها" (Metamorphoses) به رشته تحریر در آورده که در عرصه ادبیات اروپا، تأثیر گذار بوده است.

تاریخنگار نامدار این دوران، "تیتوس لیویوس" (Titus Livius) معروف به "لیوی"، متولد سال 59 قبل از میلاد بوده است. این دانشمند تاریخ، کتاب

ارزشمندی به نام "تاریخ شهر روم" در بیش از یکصد و چهل جلد، به رشته تحریر درآورد.

مورخ معروف دیگر روم، "تاسیتوس" (Tacitus) متولد سال 56 قبل از میلاد بود و کتابهایی مانند "ژرمنیا" (Germania)، "وقایع" و "تواریخ" از خود به جای گذاشته است.

"سنیکا" (Seneca)، "پترونیوس" (Petronius) و "جوونال" (Juvenal) نیز، از جمله نویسندگان آن دوران می باشند.

در اواخر دوران امپراتوری روم غربی که همزمان با اوج گیری مسیحیت در آن سرزمین بود، نویسندگان معروفی، ظهور کردند.

"آگوستین" (Augustine) و "آمبروسیوس" (Ambrosius) در قرن چهارم میلادی، از جمله متفکران و نویسندگان الهیات مسیحی در آن دوران، به شمار می روند.

کتابهای "شهر خدا" (De Civitate Dei contra) و "اعترافات" (Confessiones)، از آثار معروف آگوستین، قلمداد می گردد.

در دوران امپراتوری بیزانس، با مورّخ معروفی به نام "پروکوپیوس" (Procopius) متولد سال 500 میلادی آشنا می شویم که آثار مشهوری مانند کتاب "جنگ ها" از خود به جا گذاشته است که پیرامون نبردهای بزرگی مانند جنگ میان ایران و روم و کشورگشایی های امپراتور یوستینین در مدیترانه، نوشته شده است.

هنر معماری

ساختن بناهای بزرگ و ساختمان های عام
 المنفعه توسط رومیان، در ابتدا به سبک
 معماری یونانی و هلنیستی بوده، ولی در
 طول دوران های مختلف امپراتوری روم،
 سبکهای ویژه و نوینی در ساختن بناها و
 تزئین و پیرایش آنها به کار گرفته شده
 است.

رومی ها از نظر سبک، استفاده از "قوس"
 و "گنبد" را در ساختن بناها، آبراهه ها و
 پل ها و امثال آنها، رواج دادند.

از نظر مواد ساختمانی نیز، نوعی بتون
 بسیار مقاوم را در بنای عمارتهای بزرگ، به
 کار بردند.

از نظر تزئین ساختمان ها نیز، استفاده از
 نقاشی های دیواری و گچ بری های

هنرمندان و مجسمه‌های زیبا و تندیسهای
واقع‌گرایانه بهره‌بردند.

تماشاخانه‌های بزرگ مانند آمفی‌تئاتر
عظیم "کولوسئوم" (Colosseum) با
ظرفیت بیش از 50000 تماشاگر در شهر
"رم"، پل‌های بزرگ، گرمابه‌های عمومی
مانند "حمام کاراکالا"، آبگذرهای شهر رم،
کاخ‌ها، و کلیساهای عظیم مانند کلیسای
"هاگیا سوفیا" (Hagia Sophia) در
استانبول، از جمله آثار باستانی تمدن روم
در دوران‌های مختلف آن امپراتوری به
شمار می‌روند.

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
3	پیشگفتار
5	دوران روم باستان
6	قوم اتروسک
9	مهاجران یونانی در ایتالیا
10	برخورد اتروسک ها با یونانیان
13	حکمرانان روم باستان
18	دوران جمهوری روم
18	نظام حکمرانی دوران جمهوری روم
23	جنگ های دوران جمهوری روم
25	حمله "سلت ها" به ایتالیا

27	تجدید قوای جمهوری روم
29	جنگ با سامنیت ها
32	جنگ با دولت شهرهای یونانی
36	تسلط بر سراسر ایتالیا
37	جنگ رومیان با ارتش کارتاژ
39	نبرد اول با ارتش کارتاژ
44	نبرد دوم با ارتش کارتاژ
52	جنگ سوم با ارتش کارتاژ
54	نبرد رومیان در شرق مدیترانه
59	نبرد ایرانیان اشکانی با رومیان
61	سقوط جمهوری روم
63	علل سقوط جمهوری روم
74	دوران امپراتوری روم

75	نخستین امپراتور روم
77	سازماندهی نظام حکومتی جدید
78	سازماندهی نیروهای مسلح
79	تشکیل ارتش
80	تأسیس گارد امپراتوری
80	بازنگری طبقات اجتماعی
82	تدوین قوانین اجتماعی
83	کشورگشایی آگوستوس
85	تعیین جانشین آگوستوس
86	دودمان ژولیوس کلودیوس
89	"دودمان" فلاویوس
90	امپراتورهای شایسته
92	نِروا

93	تراژان
94	هادریان
96	آنتونینوس پیوس
96	مارکوس آئورلیوس
99	پیدایش مسیحیت
99	تولّد عیسی مسیح
101	انتشار مسیحیت در امپراتوری روم
106	تنزل امپراتوری روم
107	سلسله سوریسی
108	دوران آشوب
109	حمله امپراتوری ساسانیان
112	بازسازی امپراتوری روم
116	تجزیه امپراتوری روم

118	فروپاشی روم غربی
121	امپراتوری بیزانس (روم شرقی)
122	نخستین امپراتورهای روم شرقی
125	زمامداری "یوستینین"
127	کشورگشایی یوستینین
130	طلوع دین اسلام
131	غزوه تبوک
133	نبرد یرموک
134	نبرد اندلس
135	نبرد قسطنطنیه
137	ویژگی های امپراتوری بیزانس
138	درگیری میان دو مذهب مسیحی
141	خیزش مجدد امپراتوری بیزانس

141	دودمان مقدونیان
145	بازگشت منازعات
147	جنگ های صلیبی
152	جنگ اول صلیبی
160	جنگ دوم صلیبی
162	جنگ سوم صلیبی
169	جنگ چهارم صلیبی
173	جنگ پنجم صلیبی
174	جنگ ششم صلیبی
176	جنگ هفتم صلیبی
177	جنگ هشتم صلیبی
179	سقوط امپراتوری بیزانس
181	علل فروپاشی امپراتوری روم

193	دستاوردها امپراتوری روم
193	تدوین قوانین و حقوق
196	فرهنگ و آموزش
198	ادبیات، شعر و هنر
204	هنر معماری